

بعد از آن فرستادن لشکر صفوی بقندهار ممکن نشد، و میرویس نیز در قندهار اقتداری بدست آورد، و زعیم ملی آنولا شمرده شد و لقب (بابا) را گرفت.

وی در اینوقت روابط سیاسی خود را با دربار دهللی بخوبی حفظ میکرد، و (دولت ملی قندهار) را در آن دربار برسمیت معرفی کرده بود، و بالاخر برای تشدید روابط دوستانه سیاسی حاجی امکو برادر خود را بحیث سفیر بدربار دهللی نزد فرخسیرشاه تیموری هند فرستاد، و هدایای دوستانه را بذریعه وی ارسال داشت، دربار دهللی نیز حکمران ملی قندهار را برسمیت شناخت، و خطاب (حاجی امیرخانی) را با تحف شمشیر و قیل بدر بار ملی میرویس گسیل داشت (مجمع التواریخ) که بدینوسیله سیاسی میرویس از طرف شرق کشور خویش فی الجمله مطمئن گردید.

حدود حکمرانی میرویس از فراه و سبزوار و سیستان گرفته تا پیشین و دامنه های کوه سلیمان و شمالا تا غزنی میرسید، و بر قبایل ابدالی و غلجی متساویا حکم راندی و بلوچان نیز با وی امداد و یابوری کردند، وی لقب شاهی را قبول نکرد، و در جرگه بی که اقوام قندهار او را به تقدیر خدمتهای بزرگش به شاهی خویش میبرد اشتند بمردم چنین گفت:

نه خدمت نمودم که شاهی کنم
بتخت شاهی کج کلاه می کنم
نزیبید مرا شاهی و سر و زری
سر افزام از افسر چاکری
مرا بس که گویند قوم (پدر)
ندارم طمع گوهر و سیم و زر
همین افسرم به که خدمت کنم
شمارا چو فرزند خود پروم
نه دیبیم شاهی بود درخو ر م
شمارا همی کمترک چاکرم

میرویس شخص فکور و دانشمند و دیپلمات بود، از اوضاع سیاسی همسایگان بخوبی واقفیت داشت، بدربار صفوی آشنا بود، و راه و رسم حکمدراری را نگو میدانست، وی مدت ۸ سال با استقلال در لباس یکنفریابی زیش سپید قوم حکمران، مردم راضی نگه داشت و در هر موقع بدر دشان رسید و مانند پدر مهربان تربیه کرد.

در قندهار مردم تاکنون او را (بابا) گویند و مزار او را مانند یکنفر قطب بزرگوار زیارت کنند، و در برخی امراض زیارت مزار و خاک او را شفا دانند و گویند: که این زعیم نامور قدی بلند و اندامی قوی وریش سفید درازی داشت، سر او از موی خالی بود، یک تنبان و پیراهن سفید می پوشید و چادری همراه داشت که در جرگه های ملی و در قرای افغانی، همواره بین مردم مانند یکی از آنان بران چادر نشیستی، و دیگران را نیز بر چادر خود نشاندی و قضایای ملی را بمدد فکر صایب حل فرمودی، و مردم را به نیکویی و دوستی و همدردی و یابوری یکدیگر خواندی.

میرویس در پایان مجاهدات وطن خواهانه خویش، شعله های خاموش سلطنت افغانی و عظمت ملی را از قندهار با زروشن کرد، و در گوش مردم درس فراموش شده استقلال و حریت را فرو خواند و بی نام نیکوی جاویدان بتاريخ ۲۸ ذیحجه الحرام ۱۱۲۷ هجری از جهان رفت به غرب شهر قندهار در دهکده کوکران بخاک سپرده شد، مردم بر تریتش چنین نوشته اند:

بر سر مرقد ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه مردان جهان خواهد بود
(عکس ۷۶-۷۷)

از میرویس دو پسر بدنیا آمدند: یکی محمود که حین وفات پدر (۱۸) ساله بود، دیگر حسین که (۱۴) ساله بود.

بعد از وفات میرویس برادرش که بقول ملیسون و جان ملکم و سید جمال الدین عبدالله و بقول مؤتوق معاصرین مانند جهانگشای نادری و مجمع التواریخ و پته خزانه و هکذا سلطان محمد و شیر محمد و روضه الصفا ناصری و انسکلو پیدی اسلامی (عبدالعزیز) نام داشت بجایش نشست، این شخص مانند برادر بزرگوارش همتی بلند نداشت و به مجرد اقتدار جرگه ملی را خواست و به مردم قبول اطاعت صفویان را پیشنهاد کرد. جرگه ملی زیر بار این یوغ نرفت ولی عبدالعزیز سفیری را بدربار اصفهان فرستاد و سه شرط اطاعت دربار اصفهان را پذیرفت: اول معافی باج و خراجیکه در عصر گرکین گرفته میشد.

دوم: نیامدن لشکر صفوی بقندهار. سوم: دوام شاهی در اخلاف و احقاد عبدالعزیز، چون ملیون افغان از این اوضاع ناخایست عبدالعزیز واقف گشتند، چهل هزار نفر از بزرگان شان با محمود پسر بزرگ میرویس همدست شدند تا عبدالعزیز را بدار آخرت بفرستند.

ولی پته خزانه گوید: که وی بسال (۱۱۲۹ هـ ۱۷۱۶ م) از بام قصر

شاهی قندهار مسمی به نارنج خطاشد و بیابین فرود افتاد و درگذشت. تاریخ این واقعه راملیسون مار چ ۱۷۱۶ هـ مینویسد که مساویست با همان (۱۱۲۹ هـ).

بهر صورت ملیون قندهار این مردانجینی پرست را بدارمکافات بفرستادند و نگذاشتند که استقلال ملی ایشان که بخون هزاران جوان افغان خریده بودند از دست دهند، و بعد از مرگ عبدالعزیز فرزند بزرگ میرویس را که محمود نامداشت بر سر برجهانداری نشاندهند، محمود تا (۱۱۳۴ هـ ۱۷۲۱ م) بحیث پادشاه قندهار حکمرانی کرد، ولی چون مانند پدرهمتی عالی داشت، فکر توسعه حکومت ملی برآمد، و درین سال از راه فراه و سیستان بر کرمان لشکر کشید، و بعد از مصالحه با لطفعلی حاکم آنجا و پس بقندهار آمد. اما کمی آرام ننشست و در همین سال ۱۱۳۴ هـ باز قوای تازه دم ملی قندهار را فراهم آورد و بر پایتخت دولت صفوی اصفهان بتاخت، و آن شهر را به محاصره کشید، و بعد از محاصره هشت ماه در (۱۱) یا (۱۵) محرم (۱۱۳۵ هـ ۱۷۲۲ م) شاه حسین آخرین پادشاه صفوی تاج و تخت را به محمود سپرده و پایتخت را به لشکریان فاتح افغان گذاشت.

شاه محمود فاتح ایران در ایام شهنشاهی خود بعد از فتح اصفهان بذریعۀ سپه سالاران بزرگ خود مانند سیدال خان ناصر، و پیرمحمد میاجی، و محمد خان و عبدالله خان بلوچ لشکر کشیهای بزرگی نمود، تا که بعد از شاهی دونیم سال شب ۱۲ شعبان (۱۱۳۷ هـ ۱۷۲۵ م) در اصفهان در خلال مرض دماغی بعمر (۲۷) سالگی مقتول گردید، و این قول سلطان محمد و شیرمحمد و صاحب مآثر الامراء و روضۀ الصفا فی ناصرست و سید جمال الدین و ملیسون تاریخ قتل او را (۱۷۲۵ م ۱۱۳۸ هـ) نوشته اند.

بعد از قتل شاه محمود فاتح اصفهان، شاه اشرف فرزند عبدالعزیز که برادر زاده میرویس بود، بر تخت سلطنت افغانی در اصفهان نشست و در اثر کیاستی که داشت، اداره امور را بصورت درست نمود و سیدال خان ناصری را پس به سپه سالاری قوای افغان گماشت، و بهر طرف لشکر کشی و فتوحات نمود. از وقایع مهمۀ عصرش لشکر کشی احمد پاشا والی بغداد است که در سال سوم جلوس اشرف از (۱۲ شعبان ۱۱۳۹ هـ تا اواسط ۱۱۴۰ هـ ۱۷۲۷ م) اتفاق افتاد و شاه اشرف بالشکر خود به ترکان هزیمت داد، ولی نگذاشت که لشکریان افغان با ایشان در او یزند

زیرا شاه اشرف نمیخواست بین ترکان و افغان قتال واقع گردد. همان بود که در اثر حسن سیاست شاه اشرف، این واقعه بعد از (۹) ماه صلح و صفا تصفیہ شد، و در سال پنجم جلوس وی (۱۱۴۲ هـ ۱۷۲۹ م) از جانب سلطان احمد خان ثالث خنیفه عثمانی، راشد پاشا برسم سفارت بدربار اشرف بلاصفهان آمد، و از دربار افغانی هم محمدعلی خان بلوچ بحیث ایلیچی بدربار عثمانی رفت، و باینطور روابط حسنه بین دو لیتین افغانی و عثمانی موکد گشت.

بعد ازین شاه اشرف تجاوز قوای روسی را از شمال ایران نیز جلوگیری کرد، ولی در داخل با حریفی مانند نادرافشار مقابل آمد، و رشته قوت افغانی از هم گسیخت، زیرا از قندهار که مرکز اصلی سلطنت هوتکی بود، نیز امدادی به لشکریان افغانی در ایران نمی رسید، بنابراین اشرف در چندین مراحل شکست خورد، و بعد از شاهی (۵) سال و (۷) ماه از ایران عقب نشسته و به قلعه ملخان گرمسیر کناره لهند آمد، و از آنجا به زرد کوه سوزاوک سفلی پناه جست، و در همانجا بدست ابراهیم نامیکه پسر عمده الله خان بلوچ بود قتل گردید، و کما نذالک فی اواخر (۱۱۴۲ هـ ۱۷۲۹ م).

امادر قندهار که کانون سلطنت هوتکی بود، بعد از (۱۱۳۵ هـ) که شاه محمود اصفهان را فتح کرد برادر کوچکش شاه حسین بن میرویس حکم میراند. وی پادشاه عالم و ادیب و ادب پرور بود، عصر شاهی وی در قندهار براحت گذشت و بقول پته خزانه که در دربارش نوشته شده از حدود هرات و فراه و سبزوار گرفته تا غزنی و کومل امرش نافذ بود، و هم صفحات شمال (کوئته) و بشین تا دیره اسماعیل خان و غازی خان حدود پنج مفتح گردید، و همچنان صوبه ملتان از طرف قوای قندهار مورد تهدید قرار گرفت، و پیشرفت قوای افغان تا ملتان رسید درین وقت شاهنشاهی هوتکی از کناره های دجله تا ملتان بشمول بلوچستان کنونی رسیده بود. که در غرب شاه محمود و اشرف و در شرق حسین حکم راندندی دوره شاهی آرام شاه حسین تا (۱۱۴۹ هـ ۱۷۳۶ م) دوام کرد و در (۱۷) رجب همین سال بود، که نادر افشار بغرض ضبط صفحات افغانستان لشکر کشید، زیرا وی بقایای قوای افغان را در پارس و کرهستان در هم شکسته بود، و اکنون کاری جز استیصال دولت هوتکی قندهار نداشت.

شاه در دوم شوال از سیستان گذشت و به (۱۸) شوال از

دلخك و دلارام به قلعه گرشك کنار هلمند رسيد و بعد از تسخير آنجا به (۲۱) شوال از هلمند گذشت. و در اوایل ذیقعده (۱۱۴۹ هـ ۱۷۳۶ م) قلعه محکم قندهار را که پایتخت هوتکیه بود به محاصره کشید.

شاه حسین مدافع جوان قندهار با سپه سالار معروف سیدال خان ناصر تاملت یکسال و چندماه مردانه از شهر دفاع کردند و نگذاشتند که نادر شاه با آن عظمت نظامی خو دهران تصرف جوید اوایل ذی حجه ۱۱۵۰ هـ ۱۷۳۷ م بود که مقاومت نظامی شاه حسین به آخر رسید، زیرا پیش ازین سپه سالار دلاور او سیدال خان با محمد پسر شاه حسین در قلعه کلات بدست نادر افشار افتاده و سیدال بامر نادر از حلیه بصر عاری شده بود.

بنابران شاه حسین به نادرشاه تسلیم گردید، و به سقوط قند هاز ستاره شاهنشاهی هوتک نیز افول کرد. و تمام افغانستان بدست نا در افشار آمد و به قول سلطان محمد، شاه حسین بعد از حکمداری ۱۵ سال بامر نادر به مازندران نفی گردید، و همدرانجا بزهر قهر نا ذی در ۱۰ شعبان ۱۱۴۹ (باید ۱۱۵۱ هـ ۱۷۳۸ م باشد) از جهان رفت.

(عکس نمبر ۷۸-۷۹-۸۰)

دوره سی ساله حکمداری هوتکیان در تاریخ افغانستان از حیث نهضت داخلی و غلبان احساس استقلال طلبی خیلی مهم است، زیرا درینوقت اساس حکومت داخلی و ملی مکرراً در قندهار گذاشته شد، که بعد ها احمدشاه بابا بر همان شالوده بنای سلطنت افغانی زا ریخت این دوره قوم افغان را به دلاوری بدنیا معرفی کرد، خود میرویس شخصیت قوی و محبوبی داشت، و در آغوش عم و تربیه افغانی پرورده شده بود، مادرش نازو دختر سلطان ملخی زنی عالم و شاعر بود، که پته خزانه اشعار پبنتوی او و دختر میرویس خان (زینب) را نقل کند.

علاوه بران در دوره هوتکیان اشخاص ادیب و صاحب قلم و شمشیر مانند سیدال خان ناصر سپه سالار بزرگ افغان، و بهادرخان و پیرمحمد میاجی و داود خان هم سپه نازان هوتکیان و هم علماء و شعرا و وقت بودند. درین محصر کتاب پته خزانه (خزانة پنهان) بقلم محمد هوتک منشی در بار شاه حسین در شرح احوال شعرا و قدیم و معاصر پبنتو نوشته شد، و همچنان ملا باز محمد توخی و ملایار محمد هوتک مولف ارکان خمسه، و محمد یونس توخی و ملا اکبر مولف جامع الفریض پبنتو و ملا زعفران توخی (بقول سلطان محمد تره کی و بقول امیر عبدالرحمن توخی) و وزیر شاه حسین مولف کلدسته زعفرانی و النہیار افریدی شاعر صاحب دیوان پبنتو،

وریدی خان ناظم محمودنامه پبنتو (در شرح احوال فتوحات محمود هوتک) و ملا عادل مولف محاسبین الضلوة پبنتو و ملا نور محمد مولف نافع مسلمین پبنتو و غیره از شعراء و مولفان این عصرند. شاه حسین در قصرشاهی نارنج شهر قندهار که اتلال آن تاکنون نمایانست، مجالس ادبی داشت و علماء و گویندگان را می پرورانید. میان عبدالحکیم کاکر (مشهور به نانا صاحب مدفون چتیالی بلوچستان کنونی) از مشاهیر روحانی و متصوفان همین عصر است که در طریقه نقشبندی از اقطاب دوران شمرده میشود.

هوتکیان :

- ۱- امیر و پسر خان ولد شالم خان (۱۱۱۹-۱۱۲۷ هـ)
- ۲- عبدالعزیز ولد شالم (۱۱۲۷-۱۱۲۹ هـ)
- ۳- شاه محمود بن میرویس (۱۱۲۹-۱۱۳۷ هـ)
- ۴- شاه اشرف بن عبدالعزیز (۱۱۳۷-۱۱۴۲ هـ)
- ۵- شاه حسین بن میرویس (۱۱۳۵-۱۱۵۰ هـ)

ماخذ :

مخزن افغانی - تذکره الابرار - جغرافیای تاریخی ایران - معجم البلدان طبقات ناصری - حیات افغانی - مآثر الامراء - منتخب اللباب ج ۲ - تاریخ افغانستان از ملیسون - تتمه البیان - سرجان ملکم - پته خزانه - زبده الصفای ناصری - تاریخ افغانستان از علی قلی میرزا - تاریخ نظامی ایران ج ۱ - تاریخ ایران سرپرستی سایکس - نادر نامه (قلمی) سیر الممتاخرین - مجمع التواریخ میرویس بابا طبع کابل - تاریخ کرمان - خورشید جهان - تاریخ سلطانی - صولت افغانی - سقوط صفویان و سلطه افغانان بر بارس از نوکهارت انگلیسی ۱۹۵۸م - تذکره احوال محمد علی حزین - بدایع الوقایع .

(۱۱۶۰-۱۲۵۸ هـ)

بیشتر گفتیم که نادرشاه وندامام قلی افشار (جلوس ۱۱۴۸ هـ ۱۷۳۵ م) بساط سلطنت هوتکی را از ایران برچید، و هم در هرات حکمرانی ابدالیان را در نوردید، و نیز بفتح قندهار شاهی هوتکیان را بکلی مستأصل نمود.

نادرشاه در حین محاصره قندهار شهری را بنام (نادرآباد) در اراضی نمناک جنوبی شهر کنونی بنانهاد و در آن بسال (۱۱۵۰ هـ ۱۷۳۷ م) سکه بنام خود زد، و شهر قدیم را بعد از محاصره و فتح تماما تخریب کرد. که تاکنون بهمان حالت خرابی باقی است. نادر در همین سال ولایات شمالی افغانستان را از بدخشان تا بلخ و میمنه و دریای آمو بذریعه فرزند خود رضا قلی تسخیر کرد، و بعد از فتح قندهار سیاست سلطان محمود و بابر را تعقیب نمود، و باروسای افغانی از درملایمت پیش آمد و عبدالغنی خان الکوزی را رئیس قبایل ابدالی هرات بشناخت و پیرمحمد خان هروی را حکومت یلوچ و خهران داد، و حاجی اسمعیل الکوزی را بحکومت اسفزار هرات و اشرف خان غلجی را بحکمرانی کلات بگماشت وی در حدود (۴۰) هزار لشکر یان دلاور افغان را به قیادت نور محمدخان غلجی ملقب به (میرافغان) داخل افواج خود نمود، و بسبب ذکای سیاسی بر عساکر افغانی خود اعتماد تمام کرد، نادرشاه ذوالفقار خان و احمدخان پسران زمانخان ابدالی را که در قندهار بامر شاه حسین هوتکی محبوس بودند نوازش داد، و در مازندران جاکیر و معاش اعطانمود (۱۱۵۱ هـ ۱۷۳۸ م)

نادرشاه بلافاصله بطرف کابل حرکت کرد، و کلات غلجایی را گرفته لشکر خود را تاغزنه و کابل ارسال داشت، درینوقت حکمران کابل از دربار دهنی ناصرخان مردی بودقوی و دلاور و محبوب مردم، ولی چون از طرف دربار دهنی تقویه نمیشد و حتی تنخواه او را هم نمیدادند، بنا بران قوه مقاومت او کمتر بود. باوجود آن ناصرخان بمدد شرزخ خان و دیگر سران قبایل افغانی از کابل دفاع میکرد و رحیمداد خان کو توال در شهر حصار بود تا که بالاخر نادر قلاع شهر کابل را تخریب و فتح کرد (۱۱۵۱ هـ) و همچنان فرزند نادرشاه بکشودن پامیان و ضحاک و قلاخ

دامنه‌های هندوکش روی آورد، و عباسی خان و سعدالله خان خوانین را کابل و پشاور نیز از طرف نادر گرفته شدند. اما ناصر خان قبایل افغانی را بین کابل و پشاور در مقابل نادر به جنک آماده کردانید و باقواوی شهزاده نصرالله فرزند نادر آویخت و ملی ناصر در جنگی زخم خورد و گرفتار آمد، و نادرشاه او را از طرف خود باز بحکمرانی کابل و پشاور گماشت و خود وی بالشکریان تازه دم ایران و افغان پشاور را گرفته و تا لاهور و دهلی پیش رفتند. (۱۱۵۲ هـ ۱۷۳۹ م).

نادر بعد از تازاج و کشتار عام دهلی، با ترونیکه مساوی هشتاد و هفت و نیم میلیون پوند انگلیسی و جواهر و تخت طاوس شاه جهانی بود و پشاور برگشت (۱۱۵۲ هـ) بعد از آنکه در آنگ ازسند بگذشت با اقوام یوسفزایی در آویخت و از دره خیبر بعجلت گذشت تا اراضی کابل را تصفیه نماید. بعد از آن از راه جنوبی کابل به وادی کورم و بنکش و دیرجات و سند آمد، و تمام اراضی غربی نهرسند را بدست آورد، و از راه دره بولان بقندهار و هرات رفت و بسال (۱۱۵۳ هـ) جشن فتوحات خود را که از ماوراءالنهر و خوارزم تا دریای سند و دجنه و فرات و سیحون میرسید در مشهد گرفت، و در حدود (۱۱۵۴ هـ ۱۷۴۱ م) احمدخان ابدالی را از مازندران خواسته به قیادت لشکر ابدالی همراکاب خویش مقرر کرد، وی تا شش سال دیگر در سفر و حضر بمعیت نادرشاه تجربه امور جهاننداری را فرا گرفت، و در سفرهای جنگی نادرشاه به داغستان و ایروان رشادت های جنگی نشان داد، و تاجایی مورد توجه خاص نادر گردید که او را به احراز مقام شاهی بعد از خود نوید دادی.

نادرشاه بعد از فتوحات وسیع بسبب انحراف مزاج از حد طبیعی خارج شد، و بخونریزی زیاد و کشتار اطرافیان خود پرداخت، تاجاییکه نزدیکان درباری ازو ترسیدند، و شب یکشنبه ۱۱ جمادی الاخری (۱۱۶۰ هـ ۱۷۴۷ م) در فتح آباد خبوشان بدست محمدخان قیصر و موسی افشار و خوجه بیگ افشار و صالح قرتلوی باتفاق هفتاد نفر در پاریان دیگر کشته شد.

نادر افشار شخص دلاور و هوشیار و خونریزی بود، سیاست وی در افغانستان آمیخته با قهر و نوازش بودی، وی ریاست ملی ابدالیان هرات را از بن برانداخت، و بعد از آن بنیان سلطنت هوتکیه را در قندهار برکنده و سران نهرود قبیله که در افغانستان پرچم استقلال را بلند نگه میداشتند، بدست وی کوفته و کشته و بر باد شدند، ولی مغارن این

قهر و غضب در تمام افغانستان با سران باقیمانده قبایل مو صوف ساخت، و ایشان را نوازش کرد، و افراد زیاد دلاوران جوان افغان را در لشکر خود بقیادت سالاران افغانی دخیل ساخت و ایشانرا نیک پرورید.

اگر نادرشاه مراکز حکمدراری ملی افغانی را از هرات و قندهار بر انداخت و خرابه زار شهر قدیم قندهار تاکنون شاهد تخریب اوست، پرورش مردی مانند احمدخان ابدالی که بعد از و بنیان سلطنت بزرگ افغانی را از سر نو در قندهار گذاشت، از یادگارهای نیک او بشمار خواهد رفت.

علی ای حال: بعد از قتل نادرشاه، احمد خان ابدالی و نور محمدخان میرافغان با سپاهیان افغان و ازبک حرم نادرشاه را از تاخت و تاز لشکریان شورشی نجات دادند و در ازای این خدمت انعام مشهور کوه نور که از لودیان افغانی در هند به با بر و سلالة او رسید و در فتح دهلی بدست نادر شاه افتاده بود، از طرف حرم نادرشاه به احمد خان ابدالی داده شد و تمام قوای افغانی روی بهرات آوردند، و در رجب (۱۱۶۰ هـ ۱۷۴۷ م) بقندهار رسیدند، و روسای افغانی بلافاصله در مزار شیر سرخ متصل قلعه جدیدنا در آماج جرگه ملی تشکیل دادند، که روسای معروف قبایل مانند نورمحمد خان میرافغان رئیس غلجایی و محبت خان رئیس پوپلزایی، و موسی خان رئیس سپاهکزی و نصرالله خان رئیس نورزی و حاجی جمال خان رئیس بارکزی در آن شامل بودند.

جرگه‌های هشت جلسه پرشوری کرد و روسای قبایل نتوانستند حکمرانی یکی را بر دیگری بپذیرند. نورمحمد خان میرافغان از حیث کبر سن و تجربه و نفوذیکه در تمام قبایل نیرومند غلجایی داشت باین امر شایسته تر مینمود، ولی بسبب حدت مزاج منتخب نشد، شخص دوم که حاجی جمال بود نیز آنقدر متنفد و بیخه متینی بود که روسا از قدرت و استیلا و استبداد آینده او دغدغه‌هایی بخاطر داشتند، و همه مردم شخصی را برای مقام شاهی جستجو میکردند که با مزاج آزاد افغانی و اصول جبرگه و ایموگراسی ملی شان ساخته بتواند، و در آینده با استبداد و خشنونت برایشان حکم نراند و در عین زمان دارای قبيلة بسیار قوی و نیرومندی نیز نباشد.

در جلسه نهم این جرگه بزرگ تاریخی، نظر تمام مردم بر احمد

خان ابدالی افتاد، که بعمر (۲۵) سالگی رسیده و جوان مجرب و آزمووده حلیم و خلیقی بود و قبيلة وی (سدوزنی) نیز عده بسیار قلیلی بودند، و روسا یقین داشتند که این مرد جوان (کشر) نمیتواند برایشان باستبداد و شدت حکم راند، بنا بران وی را بمقام شاهی برداشتند، و باین حسن انتخاب عظمت از دست رفته باستانی افغانی را زنده کردند.

درین موقع یکنفر درویش صابر شاه ولد استاد لایخوار کابللی که اندر مزار شیر سرخ سکنی داشت، از زاویه سینج خویش برآمد، و خوشهای گندم را از کشتزار نزدیک برید، و بدستار این شاه جوان نومنتخب بطور سمبول شاهی اوتصب کرد، و کان ذالک فی شوال (۱۱۶۰ هـ ۱۷۴۷ م).

احمد شاه ابدالی ولد زمانخان (سابق الذکر) حکمدار هرات از قبيلة ابدالی سدوزنی از بطن زرغونه قوم الکوزنی در ملتان یا هرات بسال (۱۱۳۵ هـ ۱۷۲۲ م) بدنیا آمده بود، و باوجود صغر عمر در عصر سلطنت خود به افغانستان خدمت بزرگی را نمود که مردم او را بلقب (بابا) شناختند. ولی خودوی در مهر خرد که شکل طاوسی داشت عبارت (الحکم لله یافتاح احمدشاه در دران) را منقور نمود. اگرچه کلمه درانی قبلاهم در تواریخ بصورت شاذ مستعمل بود، مگر بعد ازین بکلی جای کلمه ابدالی را گرفت، و تمام ابدالیان تاکنون خود را (درانی) نامند.

احمد شاه در افغانستان تشکیلات اداری و لشکری و مالی و مدنی را تاسیس کرد و وزراء مقرر نمود که بگی خان اشرف الوزراء بامیزایی مشهور به شاه ولیخان وزیر اعظم او بود و بسال (۱۱۷۴ هـ ۱۷۶۰ م) شهر کنونی قندهار را بنام (احمد شاهی) اساس نهاد و بسال (۱۱۶۶ هـ) حصار جنگی کابل را تعمیر کرد و هم شهر تاشقرغان را در شمال هندوکش و شهر حیدرآباد درسند بنا نمود (۱۱۸۲ هـ) و در قندهار و مشهد و اتک و دهلی و زوهیل کبند و پشاور و تته و دیره غازیخان و کشمیر و کابل و ملتان و هرات سکه زد و بر مسکوکات طلا و نقره و مسی او نشان رسمی دولت احمد شاهی که شمشیر دودم و خوشه گندم و ستاره باشد نقش بود و بر پرچی این بیت نیز بود:

حکم شد از قادر بیچون باحمد پادشاه
سکه زن برسیم وز از پشت ماهی تا بماه

احمد شاه بطور اوسط يك نفر عسکر نگاه میداشت و تمام عایدات مملکت او از پنجاب و کشمیر و سند تا دریای آمو و مشهد و بحیره عرب به (۳۱) میلیون روپیه میرسید، اما غنایم جنگی و خزاین و ثروت های هنگفتی

که در جنگهای هند بدست می آمد ، ازین حساب مستثنی است . احمد شاه بابا در عصر سلطنت خود سفر های جنگی ذیل را نموده است :

سفرهای جنگی احمدشاه :

۱- در اواخر سال ۱۱۶۰ هـ (۱۷۴۷م) غزنی و کابل و پشاور را فتح کرد و ناصر خان (حاکم سابق تیموریه و نادری) را در کابل و پشاور شکست داد .

و عبدالصمد خان مهمندزائی که یکی از سران اشغفر بود ، به لشکر احمد شاهی پیوست و سردار جهانخان سپه سالار احمد شاهی ناصر خان را به ماورای اتک دوانید ، و خود احمد شاه به قندهار رفت .

۲- بسال ۱۱۶۱ هـ (۱۷۴۸م) باسی هزار سوار و پیاده از قندهار برآمده از راه کابل و پشاور بسواحل اتک و جیلم رسید . شهنواز خان حکمران لاهور بواسطه وزیر الممالک قمرالدین خان از دهلی امداد طلبید ، و بر کنار دریای چناب با لشکر احمد شاهی مقابل شد . ولی از میدان جنگ گریخت ، و احمد شاه لاهور را بگرفت ، و بعد از آن لشکر محمد شاه دهلی را شکستانده به ۱۳ ربیع الاول ۱۱۶۱ هـ داخل سپهرند (سرحد) شد . چون در جنگ مالوپور روزجمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۱۶۱ هـ وزیر الممالک قمرالدین خان کشته شد ، بنابراین محمدشاه کورگانی پادشاه دهلوی ولایت لاهور را به میرمنو معین الملک خلیف اوسپرد ، و احمدشاه بادولت دهلوی مصالحه کرده و دریای سند را سرحد مملکتین قرار داد . و از راه پشاور و کابل به قندهار مراجعت نمود .

۳- بسال ۱۱۶۲ هـ از راه کابل و پشاور به لاهور رسید . و یامیرمنو معین الملک حکمران لاهور صلح کرده ، مالیات سیالکوت و کجرات و اورنگ آباد پنجاب و امرتسرا بر عهده میرمنو گذاشت که هر سال به دیوان اعلاهی احمد شاهی برساند . حین معاودت به قندهار سران قبایلی که بر خلاف او دسیسه انگیزخته بودند ، مانند نور محمد خان میر افغان غلجی و گدوخان و محبت خان پوپل زائی را بکشت .

۴- بسال ۱۱۶۳ هـ ۱۷۴۹م به هرات سفر نموده و آن شهر را از دست امیر عالم خان بعد از محاصره چهار ماه گرفت ، و پنج هزار سوار را به سلاری سردار جهان خان پوپل زائی به تربت جام فرستاد . و هرات را به درویش علی خان هزاره سپرده به مشهد حرکت کرد . و بعد از چهار ماه محاصره آنرا به شهر خمیرزا نواسه نادرشاه داد ، و خود به طرف نشاپور رفت ، ولی چون عباس قلی خان بیات حاکم نشاپور مقاومت کرد ،

و موسم شدید زمستان آمد ، احمدشاه از راه هرات به قندهار مراجعت نمود .

۵- سفر بلوچستان : در وقت جلوس احمد شاهی میرمحبت خان فرزند بزرگ میر عبدالله خان از طرف نادر شاه حکمدار قلات و خان براهوی بود ، ولی چون مردم بلوچ طرفدار برادر کبیر او میر نصیر خان بودند و بحضور احمد شاهی هم عرض نموده بودند ، بنابراین احمد شاه در ۱۱۶۳ هـ بعد از سفر خراسان مستقیماً از قندهار روی به قلات بلوچی نهاد ، درینوقت میر نصیر خان نزد میان نور محمد کلپوره در خدا آباد سند نشست و مادرش بی بی مریم در قندهار بود ، و هر دو امداد شاهی را میخواستند .

احمدشاه بعد از ورود مستنک عزیمت قلات نمود ، میر محبت خان حاجی رحیم خان با بی را با کلام الله شفیح ساخته بحضور احمد شاهی فرستاد . احمد شاه عجلتاً میر محبت خان را به خانی قلات گذاشته بقندهار مراجعت کرد و خان مذکور یکی از خواهران خود را که بی بی میر کوهر نامداشت ، بوسیله اخوند محمد حیات ، در غزنی بحضور احمد شاه فرستاد تا در عقد نکاح شاهی درآمد .

بعد از چندماه برای تصفیه مسئله خانی بلوچ ، تمام سرداران معتبر آن بلاد بحضور احمد شاهی بقندهار جلب شدند ، و میر نصیر خان نیز با مادرش در آنجا بود . الاخر احمدشاه میر محبت خان را بدست طهماسب خان اسپر و مقید گردانیده و میر نصیر خان را به خانی قلات فرستاد (۱۱۶۴ هـ) . اما میر نصیر خان در قلات علم خود سری افراشت ، و برخی از قبایل بلوچ هم بحضور احمد شاهی در قندهار استغاثها نمودند . احمد شاه بمجرد شنیدن این خبر حرکت کرده و قلات را ۱۲ روز محاصره کرد ، ولی امر جنگ و خونریزی را نداد ، تا که بالاخر نصیر خان بوسیله اخوند محمد حیات و وزیر شاه ولی خان بحضور شاهی رسیده و عفو گردید . و بعد ازین در لشکر کشی های احمدشاهی اشتراک میکرد .

۶- در سنه ۱۱۶۴ هـ باز احمدشاه بالشکر خویش از راه هرات بسر نشاپور حمله کرد ، قلعه نشاپور را بوسیله توپهای بزرگ شکاف کرده و بگرفت ، و حکومت آنرا واپس به عباس قلی خان بیات که تسلیم شده بود سپرد .

احمد شاه اطراف خراسان را تصفیه کرده و باشاهرخ میرزا حکمران مشهد بدین شرط صلح کرد که سکه و خطبه بنام وی باشد ، و ولایات جام

و باخرز و تربت و خواف و ترشیز را به احمد شاه سپارد ، بعد از این شاهرخ سکه خود را بدین بیت آراست :

یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه
احمد شاه از مشهد به هرات آمد ، و وزیر شاه ولی خان را به مرو و
میمنه و اندخود و بلخ و بامیان و بدخشان فرستاد ، که وزیر مذکور تمام
این ولایات شمال افغانستان را ضمیمه مرکز مملکت نمود .

۷- بسال ۱۱۶۵هـ ۱۷۵۱م برای تصفیه صفحات پنجاب سفری بنا
لاهور نمود . میرمنو معین الملک تا چهار ماه مقابله کرده ولی بعد ازان
تسلیم شد و احمد شاه او را بحکومت آنجا شناخت .

درین سفر از حضور احمد شاهی ایشیک آقاسی عبدالله خان بفتح
کشمیر گماشته شد که آن حدود را فتح کرده و خواجه عبدالله خان کوچک
را حاکم و سکجیون هندو را مستوفی کشمیر مقرر نمود . و قلندر خان
افغان را بسفارت دربار دهلی فرستاد . و احمد شاه کورگانی قبول نمود که
پنجاب و سندهو کشمیر جزو مملکت احمد شاهی باشد .

احمد شاه پس از انتظام امور پنجاب و ملتان و کشمیر از سواحل
راست دریای سند گذشته و به بنون و کابل آمده به قندهار مراجعت
نمود .

۸- در اوایل سال ۱۱۶۷هـ احمد شاه سفری به سند نمود که شرح
آن بیاید . ولی در اواسط همین سال از قندهار به هرات رفته و بعد از
تصفیه صفحات خراسان مشهد را محاصره کرد ، و شاهرخ میرزا نواسه
نادرشاه انقیاد نمود ، احمدشاه نور محمد خان افغان را بصفت نیابت
شاهرخ نابینا مقرر داشته ، جام و باخرز و خواف و تربت و ترشیز را به
هرات ملحق ساخت و شاه پسند خان را به فتح شاهرود و بسطام و سبزوار
فرستاد .

بعد ازین احمد شاه عباس قلی خان بیات را در نیشابور محاصره کرده
و مجبور به تسلیم نمود . و هم او را به حکومت نیشابور گماشت و چند
خانواده این طایفه را به غزنی و کابل انتقال داد ، و در سنه ۱۱۶۸هـ واپس
به قندهار برگشت .

۹- میرمنو معین الملک در سال ۱۱۶۷هـ مرد . احمد شاه پسرش میر
مومن را به حکمرانی لاهور گماشت . چون طفل بود بدستیاری مادرش
مغلانی بیگم حکم میراند . درینوقت بین امرا و مغلانی بیگم اختلاف افتاد ،
خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان بیگم مذکور را بقیدانداخت

و از حضور احمد شاهی مقام حکمرانی لاهور را خواست . اما احمد شاه
امان خان بوبلزانی برادر جهان خان سپه سالار را به اصلاح امور لاهور
فرستاد . ولی مشارالیه کاری را پیش نبرد ، و آدینه بیگ در سال ۱۱۷۰هـ
با لشکر دهلی لاهور را گرفته و سالی ۳۰ ک رسیده به دهلی میداد . درین
وقت سکجیون هند و نیز در کشمیر از اطاعت احمد شاه سر پیچید ، و خواجه
کوچک حکمران افغانی را قتل کرد ، و از طرف دهلی حکمرانی کشمیر را
گرفت . بنابراین احمد شاه از قندهار به لاهور آمده و بعد از تصفیه آن
صفحات نور الدین خان بامیزانی را به کشمیر فرستاد . وی سکجیون را
گرفته و کشمیر را واپس ضمیمه مملکت افغانی نمود .

احمد شاه از لاهور روی به دهلی نهاد . و نواب نجیب الدوله بن
اصالت خان یوسفزانی در کرنال بحضورش پیوست و بتاریخ جمعه ۷ جمادی
الاولی ۱۱۷۰هـ داخل دهلی شد ، و عالمگیر ثانی را بتخت سلطنت دهلی
نشاند و دختر شهزاده عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را برای شهزاده
تیمور بزنی گرفت . و امور وزارت دهلی را به نظام الدوله پسر قمرالدین
خان سپرد . و نواب نجیب الدوله را سپه سالار هند مقرر کرد . احمدشاه
بعد از تصفیه اطراف دهلی و سرکوبی شورشیان ، عبدالصمد خان اشغری
مهندزانی را بحکومت سرهند و سر فراز خان را به حکومت دوابه ستلج
و پناه و شجاع خان ابدالی را به حکومت ملتان و شهزاده تیمور را به حکومت
لاهور تاسند و تته مقرر داشته ، سپه سالار جهان خان را بدفع سکها
گماشت و بلند خان سدوزانی را بحکومت کشمیر فرستاد . و در اواخر
سال ۱۱۷۰هـ (۱۷۵۶م) به قندهار مراجعت نمود .

۱۰- فتح پانی پت

بعد از آنکه احمد شاه در ۱۱۷۰هـ از هند مراجعت کرد ، در پنجاب
کنه های جدیدی افتاد و غازی الدین بن فیروز جنگ و آدینه بیگ شورش
کردند ، و فرقه سکها نیز در پنجاب قوت گرفت . و از طرف جنوب نیز
لوی عظیم مرغه سلطنت دهلی را تهدید میکردند ، و پنجاب را نیز گرفتند
که شهزاده تیمور و سپه سالار جهان خان از دفاع این همه قوا و فتنها عاجز
ماندند . درین وقت زعمای اسلامی هند و امرای دهلی احمد شاه را دعوت
کردند . که به نجات سلطنت اسلامی هند از قندهار حرکت نماید .
و امام الهند شاه ولی الله دهلوی نیز نامه ای به حضور احمد شاه مبنی
دعوتش به هند نوشت .

بنا بران احمدشاه از قندهار به قلات بلوچ حرکت کرده ، و در آنجا نصیر خان را که خود سری کرده بود از راه صلح و خیرخواهی مجبور به تسلیم نموده ، باسی هزار لشکر قندهار و ده هزار بلوچ بقوماندانی نصیر خان و میر عبدالکریم برادر میر عبدالنبی سردار بلوچان سراوان و جهلاوان و غیره از درهٔ بولان گذشت (۱۱۷۲ هـ) و به سیواحل دریای سندھ تپشاور رسید ، و از آنجا بسوی لاهور حرکت کرد و به سارنپور رفت .

در اینجا روسای بزرگ افغانان هند، مانند سپه سالار نجیب الدوله و سعدالله خان زوهیله و حافظ الملك رحمت خان و پسرش عنایت خان و دوندی خان و قطب خان باده هزار لشکر بحضور احمد شاه پیوستند . و تمام لشکر احمدشاهی از قندهار و پشاور و بلوچ و افغانان هند تا شصت هزار نفر پیاده و سوار و توپخانه رسید .

لشکریان احمدشاهی بعد از جنگهای متعدده با هندو و سنگم و شبکست افواج دشمن ، جنگ آخرین فیصله کن را در میدان پانی پت با عساکر متحدهٔ ده لک نفر مرهته و هند و نمود . و درین جنگ تا دو لک نفر دشمن را از ته تیغ گذرانید ، و بتاريخ ۶ جمادی الاخری ۱۱۷۴ هـ ۱۷۶۰ م فتح بزرگی حاصل نمود ، که غنائم جنگی این جهاد عظیم (۵۰) هزار اسب و ۲ لک گاو و پنجاه فیل و چندین هزار اشتر بود ، و ۲۲ هزار اسیر بدست وی افتاد ، که جز یک نفر ابراهیم نام دیگران همه بخشیده شدند .

احمد شاه بعد از فتح بزرگ پانی پت و نجات مسلمانان هند از تسلط مرهته ، شاه عالم پسر عالمگیر ثانی را در دهلی پادشاه ساخته ، و میرزا جوان بخت پسرش را نایب السلطنه و نواب شجاع الدوله را به لقب فرزند خان ورستم هندوزیر اعظم و نواب نجیب الدوله افغان راسپه سالار مقرر نموده ، و حکومت پنجاب را به زین خان مهمند داده بقندهار آمد . و در همین سال ۱۱۷۴ هـ بنای شهر کنونی قندهار را نهاده و شهزاده تیمور را به حکمرانی هرات فرستاد .

۱۱- تئیه سیکم :

چون احمد شاه بعد از فتح پانی پت به قندهار مراجعت کرد ، در پنجاب جیسا سنگم علم بغاوت افراشت و چهرت سنگم جد رنجیت والاجت نیز درین شورش دست داشتند و نایب الحکومهٔ پنجاب زین خان را محاصره نمودند .

احمد شاه برای رفع این فتنه در نصف اول سال ۱۱۷۵ هـ (۱۷۶۳ م) به لاهور رفت و در مدت ۴۸ ساعت مسافه ۱۳۵ میل را بطرف امرتسر

یلفار نموده در «روهی» باقوای دوصدهزار سیکم موا جه گشت . و در جنگ تاریخی ۱۱ رجب ۱۱۷۵ هـ در حدود بیست هزار نفر سیکم را کشته و بشکست ، و حکومت پتیاله و سرهند را به امیر سنگم داده و تا ۷ شعبان ۱۱۷۵ هـ فاتحانه به لاهور بازگشت ، و نور الدین خان بامی زایی را به کشمیر فرستاد ، وی سکجیون مستوفی باغی را اسیر گرفته و کشمیر را باز فتح نمود .

احمد شاه برای تنظیم امور پنجاب تا ۱۱۷۷ هـ آنجا ماند و از راه ملتان و دیره اسمعیل خان بندر گومل و غزنی آمد . ولی درین سفر از شدت گرما مریض شد .

۱۲- سفر بخارا

در سنه ۱۱۸۱ هـ شاه ولی خان وزیر باشش هزار سوار از قندهار به بلخ و بدخشان فرستاده شد .

چون شاه مراد بی حکمدار بخارا در صفحات شمالی افغانستان شورشیان را تحریک مینمود ، بنابراین خود احمد شاه در همین سال از راه هرات رفته میمنه و اندخود و بلخ و شبرغان را تصفیه کرد . درین وقت شاه بخارا در قرشی شمال آمولشکر فراهم آورده بود . احمد شاه جنگ و مقابله را بالشکر مسلمانان بخارا شایان شان خود ندیده با پادشاه بخارا صلح نمود ، و دریای آمو را سرحد مملکتین قرار داد .

درین سفر خرقة شریف نبوی را شاه ولی خان وزیر از فیض آباد جوزجان به قندهار آورد ، که تا کنون درین شهر موجود است .

۱۳- سفر خراسان

تبعاً از طرف احمد شاه نواسهٔ نادر شاه شاهرخ میرزای کور بشاهی خراسان مقرر شده و مطیع در بار شاهنشاهی بود . چون در حدود ۱۱۸۳ هـ نصرالله میرزا فرزند نو جوان شاهرخ و علی مردان خان حاکم تون و طیس خیال خود سری داشته و بدربار کریم خان زند پادشاه فارس نیز رجوع کرده بودند . لهذا احمد شاه در اواخر ۱۱۸۳ هـ از قندهار به هرات و مشهد آمد . درین سفر نصیر خان پادشاه بلوچ که مطیع در بار احمد شاهی بود با ۲۰ هزار قوای بلوچ همکاب خود در جنگهای خراسان کار نامهای خوبی نمود ، و ثعلی مردان را در حصار ترشیز مغلوب کرد ، که به پادشاه این خدمات از حضور احمد شاهی سرزمین داجل و هرنند مربوط دیرهٔ غازیخان و برعمل های بلوچ نیز به وی بخشیده شد .

اما احمد شاه بعد از محاصره مختصر مشهد ، عذر نصرالله میرزا را پذیرفته و کوهر شاد دختر شاه رخ را برای شهزاده تیموربزنی گرفت ، و به نصر الله میرزا لقب «فرزند خانی» داد ، و شاهی خراسان را بنساهر رخ بخشید ، و بتاريخ ۸ صفر ۱۱۸۴ هـ از راه هرات به قندهار آمد .

احمدشاه و سنده

چون در سنه ۱۱۶۰ هـ نادر شاه افشار کشته شد ، و احمدشاه ابدالی در قندهار به شاهی افغانستان منتخب شد ، در سنه ۱۱۶۱ هـ میان نور محمد کلهپوره امارت داشت ، ولی ماتحت او امر نادری بود . در سنه ۱۱۶۱ هـ (۱۷۴۸ م) احمد شاه به هند سفر کرد ، وی امازت میان نور محمد کلهپوره زادر سنده برسمیت شناخت و او را لقب «شاه نوازخان» داد . وی نیز دادن مالیات سالانه را بدربار قندهار متعهد گردید .

چون بعد از آن میان نور محمد در دادن خراج تساهل ورزید احمد شاه فرمانی فرستاده و ادای مالیات را خواست که «خایف» سندهی مضمون این فرمان را از زبان احمد شاه در (نامه نغز) درین بیت بسته :

رساندی تو گر گنج در باج ما
شدی ایمن از تاب تارا ج ما
چون این فرمان بدربار سنده رسید ، میان نور محمد تحایف کرانیها از البسه حریر و دیبا و اطلس و کمخاب و قرنفل و مشک و عود و عنبر با یک هیئت سفارت سه نفری بریاست بهائی خان کلهپوره بدربار قندهار گسیل داشت و گفت :

سلامی رسانش بعجز و نیا ز
منم بنده تا جدار تو ام
که ای شاه افغان گردن فراز
به فرمانبرداری نامدار تو ام
من از لسه تو چشم دارم بیبی
بر شاه من میکنم آکسی

چون این سفارت به دربار احمد شاهی رسید ، روابط دوستانه دو دربار خوبتر شد و شیخ محمد محفوظ سر خوش بن شیخ محمد مرید قانونکواز طرف دربار سنده به قندهار و کابل و کیل مقرر شد ، که تا ۱۱۶۸ هـ در کابل بود .

اما با وجود آن مالیات متعده از سنده بدربار قندهار نرسید . بنا بران احمد شاه لشکری بقیادت سردار جهان خان سپه سالار برای سفر هند ترتیب کرد ، که در سنه ۱۱۶۶ هـ (۱۷۵۳ م) آوازه آمدن سپه سالار در سنده افتاد ، ولی در اواخر همین سال معلوم شد که خودشاه نیز بطرف سنده حرکت کرده است .

بتاریخ ۴ محرم ۱۱۶۷ هـ (یکم نومبر ۱۷۵۳ م) احمد شاه به زبکستان

بخند آباد رسیده بود ، دربار سنده به عجلت تمام دیوان کدومل را بطور سفیر بحضورش فرستاد ، تا مراتب اطاعت و انقیاد میان نور محمد را ابلاغ داشته و حتی المقدور از پیش آمدنش جلوگیری نماید .

کدومل دریل سکه بر به لشکرگاه شاهی رسید ، و تا سه روز بار نیافت . چون موکب شاهی به نوشهره آمد ، کدومل با زیاب کردید و در ترضیه حضور شاهی کوشید . گویند احمد شاه خیلی غضبناک بود ، اما کدومل هم شخص هوشیار و سفیر کاردان و زبان آوری بود ، که در تسکین قهر شاهی بلفظ نف الحیل کوشید . وی مراتب عقیدت احمدشاه را با اولیاء الله بخوبی درک کرده بود ، و چندین جوال را از خاک بر نموده ، با تحایف دیگر تقدیم داشت ، احمد شاه پرسید درین جوالها چیست ؟ کدومل گفت : بهترین بحقه سنده ، یعنی خاک پاک قبور اولیای گرامی سنده .

احمد شاه این ارمغان را گرامی دانست و قهرش فرو نشست ، و با مردم سنده نرمی و ملایمت را مرعی داشت ، اما میان نور محمد درینوقت سنده را ترک گفته و به شرق به جیسلمیر رفت ، و در آنجا درسرکبات کور هره بعارضه خناق بتاريخ ۱۲ صفر ۱۱۶۷ هـ = ۹ دسمبر ۱۷۵۳ م از جهان رفت .

در تذکره مخادیم کهرا فرمان احمد شاه موجود است که بتاريخ ۲۱ محرم ۱۱۶۸ هـ نوشته شده و ازان پدید می آید که احمد شاه در اوائل همین سال به سنده سفر کرده بود ، که قول اکثر مورخان نیز چنین است ، و طوریکه گذشت احمد شاه در اواسط همین سال سفری به خراسان کرد ، یعنی بعد از بازگشت سنده زوی به سوی خراسان نهاده بود .

بعد از وفات میان نور محمد ، پسرش محمد مرادیاب خان بجای او نشست ، و وکیلی را بحضور احمد شاه فرستاد و دادن مالیات را قبول کرد . احمد شاه هم او را به حکمداری سنده شناخته و لقب (سر بلندخان) داد .

چون شهر شکاپور همواره مورد نزاع حکمرانان کلهپوره و قبایل داود بوئره بلوچ بود ، بنا بران احمد شاه آنرا در ولایت سبی شامل ساخته و تحت اداره حاکم افغانی قرار داد ، و بدین وسیله تجارت افغانستان تا ماوراءالنهر و خراسان از راه شکاپور جریان گرفت ، و این شهر مرکزیت مهم تجارتی را بدست آورد . علاوه ازین احمد شاه اسماعیل خان بنی را بحیث نماینده دربار شهنشاهی در سنده تعیین کرد ، و اسماعیل به محمد آباد آمده و چندین نفر عامل را تحت اداره سید شاه محمد به تنه و دیگر

بلاد فرستاد. که از انجمله صالح خان به تته رفت. و جای حاکم سابق گل محمد خان خراسانی را گرفت. و به فراهم آوری مالیات پرداخت. درینوقت سفیر احمد شاهی محمد بیگ شاملو نیز به تته آمد. وی آقا محمد صالح را حکمران تته مقرر کرد. و اعیان شهر را بحضور شهرداری برد. چون در بین کماشتگان اسماعیل و شاملو اختلاف افتاد بنابراین قاضی محمد محفوظ به حاکمی تته بر قرار گشت.

درینوقت که محمد مرادیاب خان از طرف احمد شاه به امیری سند شناخته شده و لقب (سر بلند خان) داده شد. در تمام این مدت دیوان کدومل سفیر میان نور محمد مرحوم بدر بار شاهی فعالیت میکرد. تا که سران خانواده امارت کلهپورا را با در بار نزدیکی داد و احمد شاه آنها را برسمیت شناخت. و محمدعطر خان برادر کوچک محمد مرادیاب خان را بطور یرغمل بدر بار شاهی مهمان نگه داشت. درین مصالحت محمد مرادیاب خان مالیات مقرر سند را بدر بار احمد شاهی قدری زیاده قبول کرده بود.

بعد از طی این مراتب اعیان سند در امرکوت بحضور امیر جدید خود محمد مرادیاب خان رسیده و او را به مرکز امیری انتقال دادند (۱۶ صفر ۱۱۶۷ هـ) و شیخ ظفرالله به حاکمی تته گماشته شد. درینوقت دیوان کدومل با فرمان احمد شاهی و خلاع فاخره از حضور احمد شاهی به امرکوت رسید. و آنرا به امیر جدید تقدیم کرد. و در میدان نزدیک نصر پور جشن جلوس محمد مرادیاب خان گرفته شدو در همین جا اساس شهر نوی بنام (مراد آباد) نهادند (محرم ۱۱۷۱ هـ ستمبر ۱۷۵۷ م).

محمد مرادیاب خان سه سال به کامرانی حکم راند. ولی برخی از اعیان با او مخالف شدند و بتاريخ ۱۳ ذیحجه ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۷ م) او را در قراز گاه خود محاصره و اسیر کردند. و روز دیگر برادرش میان غلام شاه را بر تخت نشاندند. وی به تسلی سران و مردم سند کوشید بقول فتح نامه مرادیاب خان شخص عیاش و لایبالی بود و عمری را به لهو و لعب میگذرانید و مردم از او شاکمی بودند. بنابراین میر بهرام خان با اعیان دیگر همدست شده از تخت امیریش فرو نشاندند ولی یاز محمد خان برادر عینی مرادیاب خان که در خدا آباد بود و مقصوده فقیر بن بهار شاه یکی از اعیان مخالف ماندند.

درینوقت که اوضاع داخلی سند آشفته بود. عطر خان برادر دیگر امیران که به دربار شاهی قندهار طور یرغمل زندگی میکرد. در باره حقوق

خود بوسیله سران دربار بحضور احمد شاه عارضی شد. و از حضور شاهی نیز فرمانی صادر و عطر خان را بحیث امیرسند شناخت. با شنیدن این خبر احمد یار خان در سند لشکری فراهم آورد. ولی اعیان سرانی چون از صدور فرمان احمد شاهی بنام عطر خان شنیدند. با احتیاط قدم می برداشتند. و میان غلام شاه چون درین میانه چانسی نداشت. با قوای خود به ۲۵ صفر ۱۱۷۱ هـ (۸ نومبر ۱۷۵۷ م) بسوی ریگستان سند حرکت کرد. و در عین این حال نامه های عطر خان به مقصوده فقیر رسید. که بموجب آن محمد مرادیاب خان از قید رهائی یافته و با جمعی از سران سرانی بدین امیر متعین جدید عطر خان رفتند. و میان غلام شاه باراجه لیکمی و سران دیگر طرفدار خویش دور باقی ماندند.

عطر خان چون سند را خالی دید بدون مانعی داخل شد. احمد یاز خان بشنیدن این خبر بسوی نوشهره عقب نشست. و در آغاز ربیع الثانی ۱۱۷۱ هـ (دسمبر ۱۷۵۷ م) محمد مرادیاب خان نیز بدو پیوست.

اعیان سرانی و این دو برادر تصور میکردند. که عطر خان حقوق کلانسانی آنها را خواهد شناخت. و با امارت سند آنها را قبول خواهد کرد. ولی عطر خان از آنها زرتک تر و جاه پسند تر بود. و قبل از دیدن برادران حکم گرفتاری و بردن ایشان رابه خدا آباد داد.

در همین وقت بد گمانی مردم و اعیان نسبت به عطر خان آغاز شد. و وی در فراهمی مالیات و ادای آن به دربار احمد شاهی کوشید. و مردم را بتنگ آورد. ولی نتوانست از عهده کار برآید. بنابراین در مدت کم مردم خواستند که او را از سریر امارت براندازند.

درینوقت میان غلام شاه که درادی پور منفی بود به بهاولپور رسیده و فرزند خود میان سرفراز خان را درانجا گذاشته خود وی به سند آمد. و در وهری در اواخر رمضان (۱۱۷۱ هـ) با عطر خان مقابل شد.

بعد از چند جنگ در روز اول شوال عطر خان و برادرش احمد یار خان بلمقصود شکست خورده گریختند و میان غلام شاه فاتح شد و با سران سرانی به سیوستان آمد (یکم شوال ۱۱۷۱ هـ ۱۷۵۸ م).

بعد از کمی محمد مرادیاب خان از جهان رفت و میان غلام شاه رضای اعیان و مردم را بدست آورده و به کامرانی امارت میکرد. اما عطر خان و احمد یار از سند بکلات رفتند. و به نصیر خان کلات پناه بردند. و عریاضی ذریعه ندومل و کیل سند در قندهار بحضور احمد شاه نوشتند. احمد شاه از قندهار لشکری به امداد ایشان فرستاد. احمد یار خان به دربار شاهی

داشته و لقب «خدایار خان» نیز به وی داده شد.

وفات احمدشاه و سجایای وی:

احمدشاه در اواخر عمر خویش، بسبب محنت های سفرهای مسلسل جنگی ناتوان گردید، و او را از شهر قندهار به کوه توبه کو بک که جای مرتفع خوش آب و هواییست بردند، تا که بعد از چندماه شب جمعه ۲۰ رجب ۱۱۸۶ هـ بمرض آکله در همان جازز جهان رفت، و وزیرشاولی - خان و یاقوت خان خواجه سرا نعش او را به شهر قندهار آورده و درجایی که قبلاً خودش معین کرده بود، مدفون شد و حین وفات عمرش ۵۱ سال و مدت سلطنتش ۲۶ سال بود. (عکس نمبر ۸۱)

گنبدی که اکنون بر مزار آن شاه نامور در قندهار موجود است، به سند دو قطعه تاریخی که میرزا هادی خان منشی باشی دربار سروده، در سنه ۱۱۹۰ هـ بامر تیمورشاه ساخته شده و از مصر اعین «بگوفیض آباد عالی مقام» و «مزار شاه فردوس برین گو» تاریخ بنای آن بر می آید. (عکس نمبر ۸۲)

احمدشاه مرد متشرع و پایتد احکام دینی و حنفی مذهب عالم و باسوادی بود، دیوان اشعار پبنتوی او در کابل بسال ۱۳۱۹ ش بسعی عبدالحی حبیبی طبع شده که کلام عشقی و تصوفی و حساسی و اخلاقی در دونیم هزار بیت از قسم غزل و رباعی و قطعه و مخمس و مربع دارد. در کلامش رنگ تصوف بخوبی آشکار است، و برخی اشعار اخلاقی و وطنی نیز دارد، و او بدونفر عرفای عصر خویش شاه فقیر الله حصار کی جلال آبادی مدفون شکار پور و میا محمد عمر پشاوری (متوفی ۱۱۹۰ هـ) ارادتی داشت، و برخی کلمات و ملفوظات منشور در تصوف و عرفان نیز از او باقی مانده که ملا محمد غوث قاضی پشاور شرحی بران بزبان فارسی بنام «شرح الشرح» نوشته بود.

۱ ما احمدشاه در سیاست همواره طرفدار ملایمت و دوستی و اخوت اسلامی بود، در دهلی و بخارا و خراسان و بلوچستان و سنده با امرای معاصر خود از راه صلح و مسالمت پیش می آمد، و با وجود اقتدار عسکری و عظمت شاهنشاهی همه آنها را مکرراً در اعمال سرکشی عفو کرد، و تاج بخشی ها نمود، که حتی دیده و ران این وسعت نظر و تاج بخشی های او را به دیده تعجب دیده اند، و بقول شاه ولی الله دهلوی، این رویه ابدالی

مقیم ماند و عطرخان باعطائی خان افسر لشکرشاهی بر سنده باز تاخت آورد و بقول مولف فتحنامه فرمانی نیز از حضور احمد شاه به قبایل داود پیورته صادر گشت تا با عطرخان مدد نمایند، بنابراین لشکر عظیم داود پیورته نیز به قیادت بهادر خان یک گوش برکاب عطرخان پیوست.

میان غلام شاه بعد از ربیع الثانی ۱۱۷۲ هـ (۱۷۵۹ م) به ترتیب لشکر پرداخته و تلافی فریقین در چاکچیکان روی داد، جنگهای صعب واقع شد. و میر بهادر خان تالپور که از طرف غلام شاه می جنگید در میدان جنگ کشته گردید، و عطرخان بصلح راضی شد، و از روی صلح نامه سنده رابه سه حصه تقسیم کردند یک حصه به میان غلام - شاه تعلق گرفت و دو حصه آن به عطرخان و برادرش داده شد.

اما بین این دو برادر نیز نزاع افتاد و میان غلام شاه در رمضان ۱۱۷۳ هـ (۱۷۵۹ م) بر عطرخان تاخت و او را از نوشهره دوانید و تمام سند را تسخیر کرد، تا در سنه ۱۱۷۵ هـ (۱۷۶۲ م) بسعی گدومل سفیر سند در قندهار، فرمانی از دربار احمدشاهی با خلعت های امارت به غلام شاه رسید و به لقب «شاه وردی خان» هژ بر جنگ او را بامارت سند شناخت و بعد از آن در سنه ۱۱۷۷ هـ (۱۷۶۴ م) بعد از فتوحات کچه از حضور احمدشاهی به وی لقب «صمصام الدوله» نیز داده شد، و دو فرمان احمدشاهی ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۷۷ هـ و یکم جمادی الاولی ۱۱۷۷ هـ بنامش صادر گشت و بسال ۱۱۸۱ هـ (۱۷۶۷ م) دیره غازخان و دیره اسماعیل خان نیز از طرف احمدشاه به میان غلام شاه سپرده شد. و وی در سنه ۱۱۸۲ هـ حصار حیدر آباد را در نیرون کوت سابقه ساخته و در آنجا متمکن گردید. تا در ۳ جمادی الاولی ۱۱۸۶ هـ ۲ - اگست ۱۷۷۲ م) بمرض فالج از جهان رفت.

بقول عبدالحمید جو کیه، غلامشاه باری در جوش حماسه خود گفت که تمام سرداران سپاه من باید مهیا باشند که شهر احمدشاهی (قندهار) را مسخر خواهیم کرد. در همین گفتگو مرض فالج بروی حمله آورد، و از سخن راندن نیز عاجز ماند تا بزودی درگذشت.

بعد از وفات میان غلام شاه اعیان سند فرزند او را که محمد سرفراز خان نام داشت بتخت نشاندند. چون دوماه بعد از آن احمدشاه ابدالی در قندهار از جهان رفت، میان سرفراز خان میر بهرام خان تالپور را برای عرض تعزیت و اطاعت به پادشاه جدید افغانستان تیمورشاه بن احمدشاه ارسال داشت. دربار قندهار خلعت و فرمان حکمرداری سند بنا مشارسال

بحساب امور این دنیای مادی نبوده.

احمدشاه با وجود جهانگیری، از خونریزی مسلمان خود داری میکرد. در امور جهانداری با عدالت و انصاف رفتار می نمود، و مردم را مانند فرزندان خویش می پرورید، و ازین روست که افغانان او را «بابا» گویند و این لقبی است که جزا و میرویس و رحمان نصیب دیگر می نشده است.

البته احمدشاه جنگجو و فاتح بود، ولی از تمام فتوحات و اعمال عسکری او ظاهر است که جهانگیر غارتگر مخرب ستم کیش و مظلوم کشی نبود، و اگر کاری بصلح و مسالمت پیش میرفت، با مسلمانان دست بچنگ نمی برد. و شمشیر پروری برادر نمیکشید.

احمدشاه بحیث موسس افغانستان کنونی و مجدد عظمت مردم افغانستان بوجود آورنده یک مملکت متحد و ملت واحد در تاریخ ملی ما مقام بلندی دارد، و بوقول علامه اقبال سیالکوٹی:

از دل و دست کهر ریزی که داشت

سلطنت ها بردوبی پروا گذاشت

و از همین ناحیت برخی نویسندگان برو خورده گیرند، که چرا سلطنت دهلی را به زمامداران فالایق باز گذاشت؟ ولی اگر مکتوبات شاه ولی الله دهلوی و دیگر امرا و رجال مسلمان هندی ملاحظه شود، به وضوح می پیوندد، که احمدشاه در آنوقت برای جهانگیری و غارت و چپاول به هند نرفته بود، بلکه یگانه هدف او نجات مسلمانان آنجا بود، که ازواستر حام کرده بودند. و هم وی نمی خواست که مرکز قوت ملی خود یعنی افغانستان را گذاشته و مانند شاهان خاندانهای دیگر (افغان خلیجان - سوریان - لودیان و غیره) در هند مستهلک و نابود گردد، و یا این خدمت خالص دینی جهاد فی سبیل الله را به آرایش های دنیوی ضبط شاهی دهلی و آز جهانگیری بیالاید. چنانچه عین همین رویه را مکرر با امرای دیگر همسایه افغانستان در بخارا - خراسان - سند - بلوچستان نیز تعقیب کرده بود.

احمدشاه حدود طبیعی افغانستان را همواره در نظر داشت، و اگر شرقاً اراضی پنجاب و کشمیر را در تحت اداره میگرفت، برای حفظ

مملکت او بود، وی میدانست که منبع قدرت سلطنت او خود سر زمین افغانستان و مردم آنست، بنابراین اگر بافتح پانی پت و گرفتن دهلی، مرکز قدرت و سلطنت خود را ترک میکرد، و قوای انسانی و فکری و اداری خود را در سرزمین وسیع هند مستهلک می نمود، ممکن بود که وطن او افغانستان از نعمت مرکزیت سلطنت محروم می ماند، و خانواده او عم همان سر نوشت دوستانهای افغانی هندی شده را می دید، که بکلی ناپا شده اند.

بازی احمدشاه که بشهادت دیوان اشعارش با وطن خود و مردم خود علاقه فراوان و عشق و شور سوزانی داشت، و در عین حال مرد صوفی مشرب متدینی بود، نمیتوانست امرای مسلمان بازمانده هند و همسایگان خود را برای جهانگیری و آز دولت و جاه از بین برد، و با امحای مرکزیت ملی خویش، تیشه بر ریشه خود زند، بنابراین همواره سیاست او چنین بود، که امرای همسایه خود را در تحت زایت شهنشاهی با وضوح دوستانه و پدرانانه نگهدارد. و خود را غاصب مقام و جهانگیر آزمند و قهار قرار ندهد.

پس از احمدشاه:

بعد از وفات احمدشاه بابا، از جمله هشت فرزندانش، شهرزاد و سلیمان پسر کوچک او در قندهار بسعی شاه ولیخان وزیر اعظم پادشاه شد، ولی تیمور فرزند بزرگ او که در حیات پدر حکمران لاهور و ملتان بوده و در آنجاسکه هم میزد و درینوقت در هرات حکمرانی کردی، او را بطرف قندهار حرکت کرد (عکس نمبر ۸۳) و سلیمان را خلع و شاه ولیخان را بکشت، و بعد از مدت کمی پایتخت را از قندهار بکابل انتقال داد، و قاضی فیض الله دولتشاهی را وزیر و سردار پاینده خان بن حاجی جمال خان محمد زبی را بلقب سرفراز خان بسرداری قبایل درانی قندهار گماشت، و دو زده شاهی خود را بکامرانی و مدافعه شورشیان گذرانیدی. چون مردم خراسان سه بار برشاه رخ میرزا شهنشاه نادر شوریدند، تیمورشاه نیز سه بار با او آماد کرد، و دفعه سوم احمدخان نورزی شورشیان را بشدت سرکوبی نمود، و نیز بسال (۱۱۸۸ هـ ۱۷۷۴م) عبدالخالق خان سد وزبی بر تیمورشاه باغی شد، ولی تیمور او را بشکست و نابینا ییش نمود، و باز بسال (۱۱۹۲ هـ ۱۷۷۹م) بزرگان پشاور و خیبر مانند فیض الله خان خلیل و ارسلان

مهمند تیمورشاه رادر بالا حصار پشاور محاصره کردند، ولی تیمور برایشان غالب آمد، و همه را قتل نمود، چون قوای سیکم بر ملتان یورش آورده بودند، لہذا بسال (۱۱۹۶-۱۷۸۱م) تیمورشاه آن شهر را واپس بدست آورد، درسند نیز میرفتح علی خان تالپور بغاوت کرد، مگر مددخان قایل نظامی تیمورشاه قایل تالپور را سرکوبی داد، و واپس همان میر فتح علی خان را حکمران آنجا شناخت (حدود ۱۲۰۱ هـ ۱۷۸۶م) د و سال بعد آزاد خان در کشمیر شورید، ولی تیمور این شورش را نیز فرو نشاند (۱۲۰۲ هـ ۱۷۸۸م) چون شاهان بخارا بدولت سدوزی مطیع و دوست بودند، بنابراین احمدشاه همواره دوستی ایشانرا نیز مراعات کردی ولی درینوقت شاه مراد معصوم منفیتی بر مر و تصرف کرد، ازینرو تیمورشاه بایک لشکر خود از راه قندوز و آقچه رفت، و در نتیجه باشاه مراد صلح کرد و دریای آمورا سرحد شناخت (۱۲۰۴ هـ ۱۷۸۹م) و مملکت را بپسران خود چنین تقسیم کرد که قندهار را به همایون و هرات را به محمود و پشاور را به عباس و کابل را بزمان و غزنه را به شجاع و کشمیر را به کهندل داد، و خودوی بعد از ۲۴ سال سلطنت در حالیکه مملکت پدر را از کشمیر و پنجاب و سند تا آمو و مشهد خراسان حفظ کرده بود، در کابل از جهان رفت (۷ شوال ۱۲۰۷ هـ ۱۸۹۳م) و (۲۴) فرزند از خود باز گذاشت که از جمله آنان زمانشاه که مادرش یوسفزبی بود بامداد سردار پاینده محمدخان محمد زبی بر تخت کابل نشست و برادران خود را در بالا حصار کابل زندانی کرد، ولی همایون برادرش از قندهار بمقابلت او برآمد و در کلات غلجایی شکست خورد و به بلوچستان گریخت.

زمانشاه به خانه جنگی در داخل مملکت سخت گرفتار آمد، و رقبای خارجی ازین نفاق برادران استفاده کردند، از طرف شمال شاهان منفیتی بخارا و از طرف جنوب میران سند و از طرف غرب آقا محمد قاجار و از طرف شرق قوای سیکم سرحدات مملکت را تهدید کردند. بنابراین زمانشاه (۱۲۰۸ هـ ۱۷۹۳م) به تصفیة پنجاب و رفع خطر سیکم توجه کرد، ولی چون به پشاور رسید، همایون برادرش بمدد میران سند از طرف بولان آمده و قندهار را گرفت ازینرو شاه زمان نتوانست به تصفیة پنجاب آید و فوراً بر قندهار تاخت و همایون را برگرفت و کورش کرد، و از آنجا برای سرکوبی میران تالپور سند از درة بولان گذشت و با فتح علی تالپور به تادیبه سلا صلح کرد، و واپس به مقابله برادر دیگرش محصور که از هرات لشکر کشی کرده بود آمد، و در فرار او را بشکست و به شهبان

مادر محمود او را واپس به حکمرانی هرات کماشت، و بعد از آن بلخ را نیز از شاهان اوزبک بخارا برگرفت و بسال (۱۲۱۰ هـ ۱۷۹۵م) بانسکر خود از آنک گذشت و در حسن ابدال قوای سیکم رامالشی داد، و با ۳۰ هزار لشکر خود لاهور را باز گرفت. چون برادرش محمود در هرات مکرراً شورش کرده بود، واپس بکابل و قندهار برگشت و محمود از هرات بایران گریخت و زمانشاه هرات را به فرزند خود شهزاده قیصر سپرد (۱۲۱۲ هـ ۱۷۹۷م)

زمانشاه شخص عالی همت و ادعاطلی بود، و لشکری عظیم در کابل تهیه دید تا بر هند حمله نموده و شاهنشاهی احمدشاهی را تجدید کند، و هم مسلمانان هند را در مقابل قوای متجاوز انگلیس یآوری نماید. درین وقت ناپلیون نیز به مصر رسیده بود و بیفامی بدربار زمانشاه فرستاد، تا در هند پیش روی قوای متجاوز و فاتح انگلیس را بگیرد، و با امپراطور فرانسه از راه دوستی و همکاری آید، بنابراین زمانشاه نیز به حفظ هند از بسط قوای استعمار انگلیس کمربست و به قصد فتح هند به پشاور با قوای سنگین حرکت کرد (۲۵ اکتوبر ۱۷۹۸م ۱۲۱۳ هـ) وی در لاهور بارتجیت سنگم مذاکره های سیاسی کرد، او را بقبول اطاعت خود و ادار ساخت و به قصد هجوم دهلی لشکر خود را می آراست.

سیاسیون انگلیس که در هند مانعی تاکنون بدین سنگینی ندیده بودند و با قوای لشکری نمیتوانستند در مقابل زمانشاه برآیند، دست به فعالیت سیاسی زدند، ولارد و لزللی گورنر جنرال هند یکتفر سفیر دولت برطایا کپتان جان ملکم را بدربار ایران فرستاد، و معاهده ۱۸۰۱ مورخه ۱۰ جنوری را با ایران امضاء کرد، که بموجب آن پادشاه ایران متعهد گردید اگر شاه افغان برهند برطانونی حمله کند، لشکر قاجار بر افغانستان تجاوز خواهد نمود و اگر پادشاه افغان یا فرانسه بر ایران بتازد، و یا در سواحل بحری ایران مداخله یی کند دولت انگلیس افواج خود را بمدد ایران خواهد فرستاد، علاوه برین معاهده تدافعی و حربی، جان ملکم سفیر برطایا قبلاً فتح عیشاه جانشین آقا محمد قاجار را به لشکر کشی خراسان و هرات تشویق کرده بود. تا بدین وسیله زمانشاه را از پشت جبهه مواجه خطر سازند، و او را از حمله برهند منصرف گردانند (۱۲۱۴ هـ ۱۷۹۹م) زیرا ازین لشکر کشی زمانشاه در هند انقلاب عظیمی افتاده و نزدیک بود تاریخ فتوحات احمدشاهی تکرار شود.

این فعالیت سیاسی و لزللی که بسزیمه ملکم در دربار ایران کرده

بود کار گر آمد، و چون لشکر فاجار بنحرک انکلیس برخراسان تاخت شاه زمان مجبور گشت که ازراه پشاور و قندهار خودرا بهرات رساند. فتح علیشاه چون بمقصد خود که رجعت وانصراف زمانشاه از فتح عند بود کامیاب گردید، لشکر خودرا ازخراسان بازخواست.

اما زمانشاه از فکر فتح هند فارغ ننست و لشکری عظیم ازقوای افغان آراست. و در پشاور به تجهیزات قوی تر مشغول گشت و استعمار طلبان انگلیس که درسرمین هند اورا رقیب قوی و نیرومندی می دیدند درین بار چاره اساسی کارزاستجدیدند و خواستند ازرقابت برادران و نفاق داخلی افغانی (یعنی مرص جانکاه ملی ما) کارگیرند. و بکنی این رقیب مدعش خودرا ازین برادرند. درین بارنظر سیاسیون انگلیس بر شهزاده محمود برادر فراری زمانشاه درایران افتاد، که با سردار فتح خان بازگویی اینک درایران بحالت انقباس بردندی، و چون سردار باینده خان پدر فتح خان بامر شاه زمان گسته شده بود. بنابراین فتح خان بیزار مخالفان شاه زمان بشمار میرفت.

باید گفت: که فتح خان درانوقت مردی قوی و هوشیار و شخصیت نافذی بود. که درقبایل درانی ازفراه تا قندهار یگانه مزد میدان و دارای نیروی ملی شمرده شدی. وی دارای برادران زیاد و فعال و قوی و دودمان اوبعد ازخانواده شاهی یگانه منبع نیروی افغانی بودی. کارداران زرنگ انگلیس بدربار فاجار شاه محمود را بحیت رقیب شاه زمان میشناختند که با حالت رنجیده و آشفته از مملکت برآمده و درحاکم ایران پناه جسته بود. بنابراین درین بار محمود را بوسیله شاه فاجار برانگیختند و او بهمرامی سردار فتح خان ازراه سیستان و فراه داخل خاک افغانستان شد. ایشان بمدد قبایل درانی و بازگویی که ازخط سرحد ایران تا قندهار افتاده اند. سیستان و فراه و قندهار را بگرفتند. و بعد از تجهیز قوا و لشکری قوی بقیادت سردار فتح خان بسوی کابل روی آوردند. شاه زمان که درپشاور بمقصد هند لشکر می آراست. از شنیدن این خیر بکابل آمد و بدفع برادر و سردار فتح خان ازغزنی گذشت. لشکر دوبرادر درنازی بین غزنی و مقر جنک کردند. و در نتیجه زمانشاه بشکست و بدست برادر گرفتار آمد و بلافاصله از حلیه بصر عاری گشت و در چشم او میل کشیدند و انگلیسان باین حادثه عظیم رقیب خطرناکی را ازین بردند. و هم آتش خانه جنگی را درافغانستان روشن کردند. که بعد از آن کسی

بفکر هند نیفتاد. و اینست نتیجه سوء خانه جنگی و نفاق داخلی که همواره خانه افغان را خراب کرده است. محمود بلافاصله برتخت کابل نشست (۱۲۱۵ هـ ۱۸۰۰ م) و سردار فتح خان محمد زابی را وزیر خود گردانید. و در مبحث محمد زابیان خواهد آمد. افغانستان درینوقت بدست برادران وزیر فتح خان آمد. و محمود شاهی بود که جز نام ارزشی نداشت.

شجاع الملک برادر عینی زمانشاه که این حوادث المانک را از دور میدید. در پشاور لشکری آراست. و بمقابل محمود برآمد. ولی لشکریان شاه محمود که به تعداد سه هزار از کابل آمده بودند در موضع اشبان باوی جنک کردند. و اورا و انس به کوهسار خیر عقب زدند (۱۲۱۶ هـ ۱۸۰۱ م) اما جنکهای داخلی شاه محمود را نیز آرام نماند. و در سال (۱۲۱۷ هـ ۱۸۰۲ م) جنکهای عظیم باغلیجان و کدالک درپشاور باشجاع وافریدین و در ولایت شمالی باحکمرانان اوزبک که از خجیون تبا و ز کرده بودند واقع شد. و دولت فاجاری ایران نیز بقایای دودمان نادری را که در تحت سلطه شاهان افغانی درخراسان و مشهد حکم میراندند ازین برکنند. و مشهد را بگرفتند. و امرای بلوچ نیز بفکر استقلال افتادند. باوجود اینقدر رفتن شاه محمود که مردی عیاش و تن پرور بود. امور مملکت را به وزیر فتح خان و برادرش سرده و خود کاری نمیکرد. تا که مردم هرو سوزیدند. و محتر الدوله سیر محمد خان ولدشاه ولیخان بامیزی پیشکار او شجاع الملک را بکابل برای سلطنت دعوت داد. شجاع در سال (۱۲۱۸ هـ ۱۸۰۳ م) ازپشاور بکابل آمد. و برتخت نشست و شاه محمود را مخلوع و معاف ساخت.

چون وزیر فتح خان و شهزاده کامران بسم محمود در قندهار بودند. لهداشاه شجاع شهزاده قیصر بن شاه زمان را بمداغه ایشان فرستاد. و او قندهار را بدون جنک بگرفت و کامران را بفراه عقب راند. و وزیر فتح خان خودرا بشاه شجاع تسلیم کرد. و در مسکن پدری قلعه آدی ناوه بازگویی جنوبی کرشک ظاهرا منزوی گردید. اما توجه خودرا ازمدخله در امور سیاست باز نداشت و بسال (۱۲۱۹ هـ ۱۸۰۴ م) که شاه شجاع درپشاور سی هزار لشکر را جمع کرد. و بغرض تصفیه کشمیر و پنجاب و سند حرکت میکرد. در قندهار شهزاده قیصر برخلاف عم شو ر ش کرد. ولی شاه شجاع برادر زاده را کوشمالی داد. و واپس اورا حکمران قندهار گردانید. و بر امرای شورشی تالپور سندپورش برد. و بعد از اخذ (۲۲۰) هزار رویه با ایشان صلح نمود. ولی اوضاع داخلی شوریده بود.

و همواره برادر زادگان نادان شاه که کامران و قیصر بودند، دست بمخالفت میزدند. چون شاه شجاع به جنگهای کشمیر و پشاور بر سرگرم بود، و فراغی بمقابله مخالفان داخلی نداشت، اوضاع افغانستان با بحران و نشتت و آشفتگی دوام میکرد، درینوقت قوای متجاوز انگلیس هندوستان را تا لودھیانه بگرفتند و چون از نفوذ روزافزون فرانس در دربار ایران میترسیدند و میخواستند رقبای اروپایی خود را در فتوحات هند بکنی نابود سازند، و برعظیم هند را به تنهایی بگیرند، بنابراین الفستون یکنفر ایلچی از طرف حکومت هند برطانوی بامستر استرچی در پشاور بتاريخ ۵ مارچ ۱۸۰۹م، پیش شاه شجاع آمدند، او را از حمله محتمله ایران براه افغانستان ترسانیدند، و در نتیجه معاهده اولین مودت بین شاه شجاع و هند برطانوی منعقد گردید، که لارڈ منتو کورنر جنرال هند آنرا در (۱۷ جون ۱۸۰۹ هـ ۱۲۲۴م) تصدیق کرد، این پیمان شکل دفاعی داشت زیرا در ماده اول و دوم آن گفته شده که اگر فرانسه و ایران بر متصرفات شاه افغان تجاوز کنند، دولت هند برطانوی باشاه کابل امداد میکند و نمیگذارد که براه افغانستان تجاوزی شود، و ماده سوم آن اشارت به مودت و یگانگی و روابط دوستانه طرفین میکند که شاه افغان هیچکس را از فرانسویان یا ب مملکت خویش نخواهد گذاشت و طرفین در ممالک یکدیگر مداخلتی نخواهند کرد، و همواره مراتب مودت را مراعات خواهند نمود.

این معاهده بدر شاه شجاع نخورد، بلکه او را منفور مرگم کردانید و شاه محمود باز بمدد وزیر فتح خان اورامدت دوسال بجنگ و فتنه در داخل کشور مشغول داشت تا بالاخر شکست خورد و به هندوستان بدولت برطانوی پناه برد (۱۲۲۶ هـ ۱۸۱۴م) و طوری که در شرح حال محمدزاییان خواهد آمد، دفعه دوم نیز بمدد انگلیس بر تخت نشست، یعنی اورادولت هند برطانوی در هند نگهداشتند تا در آینده وسیله کارشان در افغانستان باشد.

اما شاه محمود چون دفعه دوم بر تخت نشست زمام مملکت اصلا بدست وزیر فتح خان بود که این وزیر دلاور بلوچستان و سنده و کشمیر را مطیع گردانید. و بنام شاه محمود بر مملکت حکم میراند و افغانستان را به برادران خود سرمد مهود، چون درینوقت رنجیت سنگ بر قلعه اتک تصرف کرد، فتح خان او را بعد از جنگ سختی که در ضلع هزاره روی داد بشکست و کشمیر را نیز به برادر خود سردار محمد عظیم خان داد (۱۲۳۰ هـ ۱۸۱۴ م).

درینوقت هرات بدست حاجی فیروز الدین برادر محمود بود، فتح علی شاه فاجار در سال (۱۲۳۲ هـ ۱۸۱۶م) اراده تسخیر آنرا نمود، لهذا فتح خان بالشکر کابل به هرات آمد، و او را حاجی فیروز الدین را گرفته به کابل فرستاد، و بس ازان در جنگ کهسان غربی هرات ده هزار لشکر فاجاریان را بکشت و از هرات برانید، و خود به تنظیم امور هرات مشغول گشت، ولی درینوقت حادثه منحوسی روی داد، باین معنی که سردار دوست محمد خان برادر وزیر در هرات، بخانه حاجی فیروز الدین داخل گشت، و جواهر و زیور ها و کمر بند قیمتی دانه نشان که بقول شیرازی (موتف تاریخ احمد شاه درانی) بِنجاه هزار تومان قیمت داشت، باد یگر نفایس تصاحب کرده و به کشمیر رفت و این واقعه بر شاه محمود و کامران خیلی ناگوار آمد، و ایشان را بادودمان وزیر فتح خان کینه توی پیدا گشت، و همین احساس نفرت و بدبینی بود که منجر به کشتار فجیع وزیر فتح خان و عداوت دودمان سدوزی و بارکزی گردید.

شاه محمود فرزند کینه توز نادان خود کامران را به هرات فرستاد، و کامران با انتقام اعمال برادرش وزیر فتح خان را بگرفت، و در چشم پینای آن وزیر دانا میل کشید (۱۲۳۳ هـ ۱۸۱۷م) این عمل شهزاده کامران ظاهر سبب تسکین فتنه شمرده شد، زیرا دودمان سدوزی تمام این فتن را زاده عمل وزیر میدانستند، ولی وزیر نابینا برادران نیرو مند و فعالی داشت، چون از کوری برادر بزرگ شنیدند، در سرتاسر کشور از کشمیر تا هرات فتنها جوشید، و آتش قهر و غضب زبانه زد، سردار دوست محمد خان از کشمیر برگشت و کابل را بدست آورد، و شاه محمود را بفرنی راند.

ازینطرف کامران با ۱۲ هزار لشکر خود در غزنی بمدد پدر رسید، و سردار محمد عظیم خان از کشمیر بمعاونت سردار دوست محمد خان آمد و در بین کابل و غزنی با هم جنگ کردند، ولی محمود و کامران شکست خوردند و در همین اثنا وزیر فتح خان نابینا را نیز در سید آباد وردگ انتقام با سوء عذاب بکشتند و بند از بندش جدا کردند (۱۲۳۴ هـ ۱۸۱۸م) و خود شان به هرات رفتند، و در آنجا بر سر حکومت بین محمود و حاجی فیروز الدین نزاع افتاد و کامران بزهر دو فایق آمد و ایشان را بکشت (۱۲۴۵ هـ ۱۸۲۹م) و خود کامران تا (۱۲۵۸ هـ ۱۸۴۲م) بسر هرات حکم راند.

درین زمان که آتش نفاق در سرتاسر کشور گرم بود، باز دولت

فاجاری ایران در سال (۱۸۳۲م) سی هزار لشکر را بتحرک روسیه تزاری بتسخیر عراق بفرماندگی عباس میرزا فرستاد ولی چون انگلیس ها قاجاریان را ازین لشکر کسی بازداشتند، وهمه را بیان بکشور خود اعلا نستان وفادار بودند. و لشکر بان فاجاری را نگذاشتند. بنابراین عراق بمركز سلطنت افغانی مل سابق مربوط ماند.

نوت: بقیه احوال و اواخر دودمان سدوزی در شرح حال محمدزایان خواهد آمد.

شاهان سدوزی :

- ۱- احمد شاه بابا ابدالی بن زمانخان (۱۱۶۰ هـ تا ۱۱۸۶ هـ)
- ۲- سلیمان بن احمد شاه (۱۱۸۶ هـ)
- ۳- تیمورشاه بن احمد شاه (۱۱۸۶ هـ تا ۱۲۰۷ هـ)
- ۴- زمانشاه بن تیمورشاه (۱۲۰۷ هـ تا ۱۲۱۵ هـ)
- ۵- شاه محمود بن تیمور شاه (۱۲۱۵ هـ تا ۱۲۴۵ هـ)
- ۶- شاه شجاع بن تیمورشاه (۱۲۱۸ هـ تا ۱۲۵۸ هـ)
- ۷- فیروز الدین بن تیمورشاه (هرات حدود ۱۲۳۰ هـ)
- ۸- کامران ولدشاه محمود (هرات ۱۲۳۴ هـ تا ۱۲۴۵ هـ)

مآخذ:

حیات افغانی - سراج التواریخ - تحفة العیوب - تاریخ سلطنتی خورشید جهان - سیر المتأخرین - تاریخ سرجان ملک - تاج التواریخ - احمدشاه بابا - لوی احمدشاه بابا - مجمل التواریخ بعد نادریه - تاریخ ایران فروغی - تاریخ عمومی عباس اقبال - جهانکشی نادری - دایرة المعارف اسلامی - صولت افغانی - تاریخ احمدی (قلمی) - تنمة البیان - نادرنامه (قلمی) - خلاصة الانساب (قلمی) - رحمنای افغانستان - مجمع التواریخ ریاض المحیة - خصائل السعادة - مکتوبات سیاسی شاه ولی الله - مکتوبات شاه فقیر الله - طغر نامه رحمت - حیات حافظ رحمت خان - تاریخ نظامی ایران - تاریخ پشتون - شوکت افغانی - تاریخ بشاور - جریده شمس النهار کابل - جریده سراج الاخبار افغانیه - تاریخ افغانستان از ملیسون - احمدشاه درانی از کند اسنک به انگلیسی - تاریخ احمدشاه درانی از سید حسین شیرازی - عماد السعادة از سید غلام علی خان - راجکان پنجاب از گریفین به انگلیسی - تاریخ بلوچستان - خزانه عامره - تاریخ سنده از مولانا مهر - تاریخ سنده انگلیسی - کزیتیر سنده - تاریخ کله پوره انگلیسی - تحفة الکرام .

محمد زایان

(۱۲۱۶ هـ تا ۱۳۳۸ هـ)

محمد زبی عشیره بیست ازباز کزبی درانی قندهار، که این محمد نیکه مورت اعلا شیان معاصر بود باملك سدو حکمران قبایل ابدالی قندهار و در حدود (۱۰۰۰ هـ تا ۱۰۹۱م) در ارغسان جنوب شرقی قندهار در بین عشیره کوچک خود زندگی داشت، و محمد بن عمر ازباز دارو و بارک بود، که شعبه ایست از قبایل ابدالی سرهین پنیستانه، و مزار محمد نیکه در ارغسان قندهار است. و اولاد محمد خان در بین قبایل بارکزی قندهار سمت ریاست داشتند، و مرکز شان ناوه بارکزی کنار هلمند جنوبی کرشک بود. که تاکنون در آنجا قلعه‌ادی موجود است، و مسکن کهن این دودمان بود.

طوریکه سابقاً خواندید در جرگه شیرسرخ برای انتخاب پادشاه رئیس این قبیله حاجی جمال خان بن حاجی یوسف بن یاروبن محمدنیر شامل بود و بعد از آن بدربار احمدشاهی صفت مشاور داشت و در سال ۱۱۸۴ هـ بمرد، و در جنوب قندهار در حدود قریه ذاکر مدفون شد، و بعد از و فرزندش سردار پاینده خان بریاست قبایل بارکزی در جنوب قندهار از ارغسان تا ناوه بارکزی هلمند شهرت یافت، و از طرف تیمورشاه به منا صب مهمی سرفراز شد، و در سر کوبی آزادخان کشمیر و شورشی عبدالخالق سدوزی و فرار شهزاده عباس پسر تیمور به لایپوره مهمند، خدمات خوبی به تیمورشاه نمود، که در نتیجه آن بلقب سرفراز خان نواخته شد. ولی بعد از مرگ تیمورشاه زمانشاه در عرض او رحمت الله خان سدوزی را بلقب وفادار خان وزارت داد، و سردار پاینده خان در قلعه‌ادی کنار هلمند متوازی کردید. ولی چون محل رجوع مردم بود، شاه زمان او را با برخی از همکاران وی در قندهار بکشت (۱۳ رمضان ۱۲۱۴ هـ تا ۱۷۹۹ م) سردار پاینده خان بیست پسر فعال و نیرومندی داشت، که بعد از قتل پدر در افغانستان پراکندند و فرزند بزرگ سردار پاینده خان سردار فتح خان از قندهار رفت و به شاه محمود برادر زمانشاه که در ایران بود پناه برد، و طوریکه در مبحث سدوزیان گفتیم: درینوقت زمانشاه یک لشکر را برای مارش برهند تهیه دیوه بود، و نمایندگان سیاسی انگلیس برای ناکامی این لشکر کشی بهر طرف دسیسه میکردند و سخت می رسیدند که ناپلیون از مذاکره سیاسی و ربط پادر بار زمانشاه استفاده نکند. بنابراین بذریعه حکومت قاجاریه ایران شاه محمود را تحریک و تقویه

کرده و با افغانستان برخلاف زمان شاه فرستادند، و سر داری فتح خان نیز از راه سیستان و فراه بوطن بازگشت و به سر لشکری قوای محمود بر قندهار هجوم آورد، و در جنگ «نازی» شاه زمان را شکست و بحکم محمود او را کور گردانیدند و بر کابل تصرف جستند، و وزیر شاه زمان رحمت الله خان سدوزی زانیز قتل کردند.

چون شاه محمود بر تخت کابل نشست، سردار فتح خان را بلقب شاه دوست بوزارت خود مقرر داشت و تمام مملکت را به او و برادرانش سپرد (۱۲۱۶ هـ ۱۸۰۱ م) و پسران سردار پاننده خان محمد زبی ازین وقت حکمران افغانستان شدند و فتح خان با اختیارات کلی که در مملکت داشت، همه برادران خود را به حکمرانی ولایات افغانی گماشت، وی از برادران خود سردار دوست محمد خان را در مرکز پیش خود نگه داشت، و به محمد عظیم خان و بعد از او عبدالجبار خان کشمیر داد، و پشاور را تا اتک به یار محمد خان و سلطان محمد خان سپرد، سندو شکار پور به رحمدل خان و غزنی را به شیردل خان و بامیان را به کهندل خان و قندهار و ملحقات آنرا از کلات تا دره بولان و فراه بمهردل خان و سردل خان داد، دیره جات تا حدود پنجاب و کوهسار پشاور به نواب عبدالصمد خان و پسرش نواب زمان خان تعلق گرفت، و مملکت درین کشمکش میدان مجادله و خونریزی گردید، و عاقبت وزیر فتح خان در هرات بدست عطا محمد خان وزیر شهزاده کامران کور کرده شد (۱۲۳۴ هـ ۱۸۱۸ م) این واقعه چنانچه گذشت، برادران بازگزی را به انتقام برانگیخت، و هرج و مرج شدیدی برپا شد، و بعد از آنکه بساط آخرین دودمان سلطنتی سدوزی را بر چیدند، در بین برادران وزیر فتح خان نیز بر سر امر پادشاهی نزاعها واقع شد، تا که در آخر سردار دوست محمد خان در مسجد عیدگاه کابل اعلان امارت نمود، و خطبه بنام او بعنوان «امیر کابل» خوانده شد (۱۲۵۴ هـ ۱۸۳۸ م).

امیر بلا فاصله پسران خود را به تمام محروسات خود در افغانستان مقرر کرد، و چون قوای رنجیت سنگم از ضعف و فتور داخلی افغانستان استفاده کرده و تمام پنجاب را تسلط یافت، و سر داری سلطان محمد خان نیز بعد از جنگ بالاکو پشوا شهادت مجاهدین بقیادت سید احمد بریلوی و مولوی اسماعیل دهلوی و کشته شدن سردار یار محمد خان برادرش در صوبه پشاور ضعیف شده بود، و ترس آن میرفت که قوای رنجیت بر خیزد حمله کنند، بنابراین امیر دوست محمد خان به مکتوبی

از لارڈ بنتک گورنر جنرال هند در استرداد پشاور امداد خواست، و از راه باسول بطرف پشاور با (۶۰) هزار لشکر خود حرکت کرد، ولی سر داری سلطان محمد خان لشکر امیر را متفرق ساخت، و امیر ناکام از پشاور به خیبر و جلال آباد برگشت، و اشرف تاقو هات و تل به سردار سلطان محمد خان برادر امیر بانی ماند. (۱۲۵۴ هـ ۱۸۳۸ م).

امیر دوست محمد خان برای شکستن و مقابله رنجیت ذریعه مکاتیب از دولت انگلیس و ایران و زار روس استمداد کرد، و لارڈ آکلیند و ایسرای هند بسال ۱۸۳۶ - ۳۷ م از طرف هند بر طانوی سر الکساندر برنس و میجر لیچ و لفتننت و دو مستر لارڈ رابحیت هیلت اولین سیاسی و اقتصادی تکامل فرستاد، و در عین همین وقت یک نفر نماینده روسیه و تیکویچ (۱) نیز به کابل رسیده بود، و در بار کابل و حکمرانان قندهار را برخلاف پیشرفت انگلیس در سند و پنجاب تحریک میکرد، امیر دوست محمد خان با الکساندر برنس مفاصحه کرد، مشروط باینکه اگر دولت انگلیس دوهزار تفنگ بدهد، و اراضی غرب دریای سند را هم باو باز گذارد، وی همواره همکار و دوست انگلیسیان خواهد بود.

ولی دولت هند بر طانوی برای حفاظت هند و جلوگیری از حملات محتمله روس به شاه شجاع سدوزی که از سلطنت مخلوع و در لودھیانہ فراری بود نظری داشت، و بنابراین لارڈ آکلیند بتاریخ اول اکتوبر ۱۸۳۸ م جنگ اول افغان و انگلیس را آغاز داشت، و به خلع و استیصال امیر دوست محمد کمر بست.

شاه شجاع که درین وقت برای استرداد تخت و تاج بقبول هر گونه مخالفت حاضر بود، بتاریخ ۱۲ مارچ ۱۸۳۴ م معاهده اولین خود را متضمن (۱۴) ماده بامهراجا رنجیت بست، هر چند شاه مخلوع درین وقت هیچگونه حیثیت حقوقی و رسمی نداشت، ولی در معاهده منعقد تمام کشمیر و پنجاب و اراضی اتک و پشاور را تا خیبر و سند به رنجیت گذاشت و طرفین ذریعه مواد (۱۱-۱۳-۱۴) امداد لشکری یکدیگر را در اوقات خطر قبول کردند، و برخی از مواد را راجع به جریان تجارت نیز درین

(۱) Vitkievitch در سال ۱۸۳۸ تکامل آمد، ولی این سفیر بطور غیر رسمی از طرف وزیر مختار روسیه در تهران تکامل فرستاده شده بود (آریانا ج ۲ شماره ۱)

معاهده کنجا نیدند. ولی این معاهده چون تنها بین شجاع و رنجیت بود و انگلیسیان اندران سودی نداشتند. دولت هند برطانوی آنرا قبول نکرد. و متعاقب آن معاهده لاهور منعقد ۲۶ جون ۱۸۴۸ م بین گورنر جنرال برطانوی و مہاراجہ رنجیت سنگ و شاه شجاع الملک در ضلع بنا ریخ ۲۵ جولای ۱۸۴۸ م منعقد شد. و این همان سالیست که وزیر کوچ نماینده روسی نکابن آمده بود. درین معاهده که گورنر جنرال و رنجیت شخصیت های حقوقی بودند. و اختیار انی داشتند. شخص ثالث شجاع الملک ابتدا و اصلا از طرف مملکت خود صلاحیتی نداشت. بلکه اندرین وقت وی بگفرد فراری فاقد حقوق ملی شناخته میشود.

بهر صورت معاهده لاهور بذریعہ مستر دلیو. ایچ مکنان که از طرف لارڈ آکلند نائب السلطہ عند نمایندگی داشت در (۱۸) ماده امضاء کردید. و شاه شجاع در مقابل امدادیکہ به وی اسناد داخت و تاج افغانستان وعده دادند. الانعام از اضی مملکت افغانی در ماورای خیبر و در ذہولان دست بردارشد. و مبلغ دو لک روپہ باج رانیز با (۵) هزار لشکر سالیانہ قبول کرد کہ بعد از تحضیل تخت و تاج بہ رنجیت بدهد. و با هیچ دولت دیگری کہ مخالف دولت انگلیس و مہاراجہ باشد. عقد مودت و روابط سیاسی نماید. و در ہرات ہم برادر زادہ خود را حکمران خواهد شناخت و مداخلہ بی بامور ہرات نخواهد کرد.

مادہ (۱۸) عہد نامہ مضمون اتحاد حربی است کہ اگر یکی از متعاهدین (انگلیس و رنجیت و شجاع) از طرفی مورد حملہ قرار گیرد. دیگران با وی در مدافعہ خطر امداد لشکری مینمایند.

با این عہد نامہ عجمی کہ بین دو حکومت و یکفر فراری امضاء شد لشکریان انگلیس بقوماندانی سر جان کین. شاه شجاع را برداشتند. و در فیروزی ۱۸۳۹ م ۱۲۵۴ھ از راہ سند و بولان بر قندھار حملہ آوردند. و بہ (۲۰) اپریل ۱۸۳۹ م = ۱۲۵۵ھ شہر قندھار را بگرفتند. و برادران امیر بایران گورنجند. و شاه شجاع بر تخت شاهی قندھار نشست (۲۳ صفر ۱۲۵۵ھ) در قندھار مکنان از شاه شجاع تعہد گرفت کہ عسکر دائمی انگلیس را در افغانستان با یکفر نمایندہ سیاسی شان بگذارد. و با تصویب لشکر برطانیہ بمعیت شاه شجاع از راہ غزنی و کدالک کپتان وید با شہزادہ تیمور فرزند شجاع از راہ درذ خیبر و جلال آباد بر کابل حنبہ کردند. و بہ (۱۷) اگست ۱۸۳۹ م = غرہ جمادی الاخری ۱۲۵۵ھ

شاه شجاع را در کابل بیادشاهی برداشتند. و امیر دوست محمد خان با فرزند ان خود بہ بخارا رفت و درانجا امیر بخارا اورا بزندان بگند. و گورنر جنرال هند لارڈ آکلند در جایزہ فتح کابل و اخراج امیر دوست محمد بلقب ارل Earl از طرف در بار لندن نواخته شد ۱۸۳۹ م. درینوقت کہ سران حکومتی و امیر از مملکت رفتند. و وطن را بہ دشمن گذاشتند. ملت افغان با لشکر متجاوز انگلیس اعلان غزاداد. و از ہر طرف حملہ های ملیون بر قشون انگلیس آغاز شد و یکسال بعد امیر دوست محمد خان نیز باپسرش محمد افضل خان از بخارا برآمد و از آمو گذر کردند. ولی در ایبک از لشکر انگلیس شکست خوردند. و بہ تاشقرغان رفتند (۲۸ ستمبر ۱۸۴۰ م - ۱۲۵۶ھ) و بعد از ان امیر خود را با انگلیس تسلیم کرد و بہ کلکتہ فرستادہ شد (نوامبر ۱۸۴۰ ع).

اما مجاہدین ملی در شمال کابل بہ سالاری مسجد بخان و سلطان محمد نجرابی و غیرہ با متجاوزان فرنگی دست بہ غزا زدند. و عبد اللہ خان اچکزئی و امین اللہ خان لوگری و دیگران نیز در اوایل خزان ۱۲۵۸ھ با اتفاق مردم اطراف کابل بر فرنگیان و شاه شجاع شوریدند. و سردار محمد اکبر خان فرزند امیر دوست محمد خان ہم از طرف شمال با ایشان پیوست و کا زرابر انگلیس تنگ کردند. درین گیر و دار مکنان تن Sir. W. Macnaghten بتاريخ ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ ع بدست سردار اکبر خا در کابل قتل گردید. و تنہا کاتب برنس در ۲ نوامبر ۱۸۴۱ ع از طرف غازیان کشته شدہ بود. و بعد از ان خود شاه شجاع ہم در کابل بدست غازیان کشته شد (۲ صفر ۱۲۵۸ھ = ۳ اپریل ۱۸۴۲ م) (عکس ص ۸۴) و چون لشکران انگلیسی در زمستان همین سال از کابل بسوی جلال آباد رفتند در راہ بدست غازیان افغان ہمہ قتل عام شدند.

انگلیسیان درین جنگ خسارات بزرگ برداشتند یعنی (۳۰) هزار مر کشته شدند و (۲۱) کروڑ روپہ ہندی مصرف کردند. و بالاخر از غلط خود ہم عاجز آمدند. و از دست غازیان افغانی جز یکفر کہ دکتر (۱) بدون نامداشت احدی زندہ نبرآمد. لہذا واپس امیر دوست محمد خان

(۱) William Brydon ولیم بریدون (۱۸۱۱-۱۸۷۸ م) طبیب لشکر انگلیسی کہ از حملہ طغزادہ ہزار نفر فرقة بیادہ فقط وی زندہ بہ جلال آباد رسید ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ م (انڈین بیوگرافی ۵۸)

را از هند آوردند ، امیر بهمت فرزند مجاهد خویش وزیر اکبر خان بر تخت کابل بازنشست ، و برادران وی از ایران آمده بر قندهار حکمران شدند ، و هرات در دست یار محمد خان الکوزئی وزیر شهزاده کامران بماند .

امیر دوست محمد خان در آغاز دوره دوم امارت خویش ز عمای مشهور جنگ اول را که در راه حفظ مملکت قربانیها داده بودند ، مانند نایب‌الامین الله خان لوگری و سردار سلطان احمد خان سرکار و محمد شاه خان بابکر خیل و نواب محمد زمانخان و پسرش شجاع الدوله خان و محمد عثمان خان و نواب جنارخان و مسجدیخان و غیره را مورد اعتماد قرار نداد ، و در امور مملکت دخیل نساخت ، و بالعکس تمام مملکت رادر تحت تصرف پسران خود نگهداشت ، بنابراین سردار سلطان احمد خان برادر زاده امیر و دامادش که از مایوس شده بود بقندهار رفت ، و از آنجا با (۵) هزار لشکر قندهاری بر کابل حمله آورد ، ولی امیر او را در مقر بشکست ، و بعد از آن سلطان احمد مذکور بایران فرار کرد و فرزند نامدار مجاهد امیر ، وزیر اکبر خان نیز در مزار از جهان رفت (۱۲۶۳ هـ = ۱۸۴۶ م) . (عکس ۸۵)

اما سردار محمد اکرم خان فرزند امیر در ولایات شمالی ایشان اوراق میربلخ ، و ایشان صدور میر آقچه ، و میر حکیم خان والی شبرغان و میر بابابیک رئیس آبیک ، و غضنفر خان سالار اندخوی ، و گنج علی مهترخلم ، و محمود خان داور سرپل ، و شاه مراد مرزبان قطغن رامطیع ساخته و تا آمویش رفت و سرحد شمالی کشور را محفوظ داشت (۱۲۶۵ هـ = ۱۸۴۸ م) و باینصورت فقط قندهار و هرات از امارت امیر بیرون ماند و چند سال بعد سرداران قندهاری برادران امیر (کهندل - پردل - مهردل) مردند و رحمدل بماند . و او را با برادر زادگان خویش نزاع افتاد ، امیر دوست محمد خان در سنه (۱۲۷۱ هـ = ۱۸۵۵ م) مورخه ۱۱ رجب ، سردار غلام حیدرخان ولیعهد خود را به جمروود فرستاد ، و بسا سرجان لارنس چیف کمشنر پنجاب نماینده جس اندریومارکوئیس گورنر جنرال هند ملاقات کرد ، و معاهده بشاور منعقد . ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ م را که دارای سه ماده بود با دولت هند برطانوی بست .

این معاهده مراسم مودت و دوستی و عدم مداخلت طرفین را در مملکت یکدیگر متضمن بود ماده سوم میگفت که طرفین متعاقدین دوست یکدیگر را دوست و دشمن آندیگر را دشمن خود خواهد شناخت .

با این معاهده امیر از طرف شرق مملکت مطمئن شد ، و هم‌زماناً موافقه دولت هند بر طابوی را در تسخیر قندهار گرفت ، و بعد از آن لشکری از کابل بکشید و قندهار را بگرفت و بفرزند خود غلام حیدرخان بسپرد و باینصورت قندهار مستقیماً بامارت کابل تعلق گرفت .

امادر هرات بقایای دودمان سدوزئی بدست یار محمد الکوزئی وزیر کامران از بین رفتند و یار محمد حکمران آنجا نیز بسال (۱۲۶۷ هـ = ۱۸۵۰ م) در گذشته و فرزند نالیقی که سید محمد خان نامداشت بجای او نشسته بود ، و مسکوکات خود را بنام ناصرالدین شاه قاجار ضرب کردی ، ولی مردم هرات این وضع را خوش نداشته او را بکشند و شهزاده یوسف نواسه حاجی فیروز الدین از اعقاب سدو زایی را بپادشاهی هرات برداشتند (محرم ۱۲۷۲ هـ = ۱۸۵۵ م) تا که ناصرالدین شاه لشکری بهرات فرستاد و آن شهر را بگرفت (۱۲۷۳ هـ)

رجال افغانی هرات را جزولاینفک قدیم افغانستان می دانستند و نمی خواستند که دران کدام مملکت اجنبی دستی داشته باشد ، بنابراین امیر دوست محمد خان در صدالحاق مستقیم هرات بمرکز مملکت بود . و همدین اوقات امیر دوست محمد خان را انگلیسیان به جمروود دعوت کردند ، و ذریعه سرجان لارنس معاهده بشاور مورخ ۲۶ جنوری ۱۸۵۷ م = ۲۹ جمادی الاولی ۱۲۷۳ هـ را با او بستند ، این معاهده که دارای (۱۲) ماده است از طرف گورنر جنرال هند جان وایکونت کیننگ بذریعه جان لارنس چیف کمشنر پنجاب و لغتنت کرنل ایچ، لی ایدواردس کمشنر بشاور با امیر عقد شد .

معاهده گوید: چون شاه ایران نقض عهد نمود و بر هرات قبضه کرد و در کشور افغانستان مداخله میکند ، بنابراین حکومت انگلیسی هند امیر دوست محمد خان را مدد خواهد داد و بحفظ اراضی او از تجاوز قاجاریان خواهد کوشید ، و تا وقتی که جنگ با دولت قاجاری جاریست ماهانه يك لك روپیه بامیر میدهند مشروط باینکه : امیر لشکر سوار و توپخانه خود را با (۱۸) هزار پیاده بخوبی نگه دارد ، و همواره (۱۲) هزار لشکر مجهز قواعد دان داشته باشد و در کابل یا قندهار یا بلخ و باجائیکه با قاجاریان نبرد افتد ، نمایندگان انگلیسی با عمده هندی مقرر خواهند بود تا مبلغ امدادی در تحت نظارت شان به امور لشکری صرف گردد ، ولی در امور داخلی دخلی نخواهند داشت ، و فقط از وقایع جنگی اطلاع خواهند گرفت .

امیر یکنفر نماینده خود را به پشاور مقرر دارد و علاوه بر امداد ماهوار مذکور پنج لک روبیه نقد را نیز باو میدهند ، و در مقابل امیر نمیتواند در خفا یا علنا با دولت دیگری داخل مفاهمات سیاسی گردد . و چهار هزار تفنگ را نیز بموجب همین معاهده بامیر در مقام تل سپردند . علاوه برین دولت انگلیس بر دولت قاجاری نیز فشار سیاسی وارد کرد ، که بزودی هرات را که جزو قدیم بیکر افغانستان بود تخلیه کند و حتی در نومبر ۱۸۵۷ م = ۱۲۷۳ ه لشکری را با کشتی های جنگی از راه بحیره عرب بر بوشهر سوق دادند ، و آن شهر را بگرفتند ، و تخلیه آنرا مربوط به ترك هرات گذاشتند .

آنچه در پس پرده یا در فضای سیاست راجع به هرات در هند و لندن و تهران یا کابل فعالیت میرفت از نص معاهده و لشکر کشی بحری انگلیس پدیدار است . ولی مردم افغانستان و هراتیان نیز زیر بار قاجاریان نرفتند ، و حرکات ملی بهر طرف دیده شد ، مردان جانباز در راه آزادی دست به کار بودند ، و لشکریان متجاوز از هرات طرد کردن خواستند . بنابراین لشکر قاجاریه در ۲۷ جولانی ۱۸۵۷ م = ۱۲۷۳ هرات را تخلیه کرده به مشهد رفتند ، ولی درینوقت همان سردار سلطان احمد خان سرکار برادر زاده امیر بهرات آمد و او را حکمران آنجا شناختند . و بچنین صورت هراتیان دلیر شهر خود را از تسلط اجانب آزاد ساختند . این سردار از عناصر ملی مخالف انگلیس بود ، که در جنگ اول یکی از سران مجاهدین ملی بشمار میرفت ، بنا بران وجود او در هرات برای دولت هند خاطر خواه نبود .

با آمدن سردار بهرات مردم بدور وی گرد آمدند و فعالیت سیاسی نیز آغاز شد . حکومت برطانیا یک هیئت سیاسی را بسر کردگی میجر تیلر از بغداد بهرات فرستاد ، و کذالک دولت روس و قدسی را بر ریاست خانیکوف بدربار سردار ارسال داشت ، سلطان احمد فرستادگان انگلیس را بناگامی از هرات کشید (۱۲۷۴ ه) و باستقلال حکم میراند .

از انطرف امیر دوست محمدخان که میل مردم را هم به انضمام مجدد هرات بمرکز میدید به تجهیز لشکر پرداخت ، و بعد ازان بر هرات حمله برد . و در ۱۰ اصر ۱۲۷۸ ه ۱۸۶۱ م سلطان احمد برادرزاده و داماد خود را در هرات محاصره کرد .

محاصره (۱۸) ماه طول کشید و سلطان احمد از جهان رفت ، پس او شهنواز خان نیز تا ۲ ماه مقاومت را دوام داد ، و بعد از دو ماه بدست

امیر افتاد (۱ ذیحجه ۱۲۷۸ ه ۱۸۶۱ م) ولی امیر نیز چند روز بعد بمرض ضیق النفس بمر (۷۷) سالگی از جهان درگذشت و در هرات بمزار خواجه عبدالله انصاری در گازرگاه مدفون گشت (۲۱ ذیحجه ۱۲۷۸ ه = ۱۸۶۱ م و کار نافعی که امیر در آخر عمرش به نفع وحدت کشور نمود ، همین انضمام مجدد هرات بمرکز دولت افغانی بود که توحید سیاسی و حدود قدیم مملکت را تائیم کرد . (عکس نمبر ۸۶)

امیر دوست محمدخان نخستین امیر دودمان محمد زبی و مشهور به (امیر کبیر) است که بر مسکوک روبیه نقره او این بیت نقشی بود :

سیم و طلا به شمس و قمر میدهند نوید
وقت رواج سکه پاینده خان رسید

وی شخص جاه طلب و نرم خو و عشرت دوست امدلاور و مدبری بود ، که چهارده زن منکوحه و صد ها سراری و (۵۲) اولاد داشت و (۲۹) نفر پسرانش بعد از مرگ وی در افغانستان مصدرخانه جنگیهای هولناکی شدند .

در دوره اول امارت که امیر دوست محمدخان کابل را گرفت ، جرگه بی را از برادران خود فراهم آورد ، و بقرار میلناق ماه ربیع الثانی ۱۲۴۲ ه که اصل آن در موزه کابل موجود است ، مملکت را در بین خود تقسیم کردند ریاست این جرگه را نواب عبدالصمد خان کردی ، که از همه بزرگتر بود ، و پیمان ذیل را به ضمانت او بستند :

(۱) کوهات و هنگو و توابع آن که قبلاً بنگین گفتندی : نواب عبدالصمدخان .

(۲) برادران یار محمدخان و سلطان محمدخان و پیر محمد خان و سید محمدخان : پشاور و اشغرف و توابع آن ، بایک لک روبیه از عایدات کابل که امیر دوست محمد خان میداد .

(۳) به نواب عبدالجبار خان علاقه غلجانی عصارک سمت مشرقی کابل .

(۴) کابل و کوه دامن ولوگر و توابع آن تا بامیان ، بامیر دوست محمدخان و سردار امیر محمد خان برادر سکه او .

(۵) به نواب محمدزمان خان و برادران سکه او (فرزندان نواب اسدخان بن پاینده خان) سمت مشرقی کابل و لغمان و جلال آباد تا خیبر و

(۶) به سردار حبیب‌الله خان و سردار محمد اکرم خان (فرزندان سردار محمد عظیم خان برادر متوفای امیر) لو کر، بتخاک، جرخ، میدان غوربند .

(۷) سرداران قندهاری یعنی پنج برادر (پردل-کهندل-شیردل-رحمدل-مهردل) قندهار از شاه جوی تافراه .

درین هفت حصه مملکت اشخاص فوق حکم میرانند ، و نواب اسدخان دیره جات را در ضبط داشت و رحمدل خان بردرذ بولان تاشکار پور حکمرانی میراند .

اینست نتیجه جدوجهد برادران بارکزئی، که بعد از ضعف سلطنت سدو زی مملکت را بین خود تقسیم کردند، و مرکزیت قوی شاهنشاهی احمدشاهی از بین رفت، و بنا برین کشور قوی و نیرومند موقتا به ناتوانی و تجزیه محکوم شد .

بقول موهن لال که از سید حسین مستوفی کابل و دیوان میتها و دیوان بیر باو دیار ام اعضای دائره استیفای عصر امیر شنیده در دوره اول امارت او تمام عواید قلمرو امیر (۲۰۰۹،۲۳۸) روپیه کابلی بود، که از کابل و سمت شمالی آن تا غوربند و میدان و وردگ تا غزنی و بهسود و بامیان و زرمت و گردیز و هزاره و کوزم و خوست و جلال آباد و لغمان بدست می آمد .

بعد از الحاق قندهار و ختم استقلال سرداران قندهاری ، عایدات امارت از حدود فراه تا قندهار و شاه جوی بمرکز کابل تعلق گرفت، و بقول فیض محمد هزاره امیر ازان عواید مبلغ (۱۵) لک روپیه را بطور معاش و تنخواه بقیه سرداران قندهار که برادر زادگان او بودند مقرر داشت . اما عایدات سرداران حکمران پشاور و اشنغر و توابع آن سالیانه در حدود (۶۹۲) هزار روپیه آنوقت بود، که هر روپیه ده شاهی مساوی ده آنه بودی . و علاوه برین از مالیات خورا که باب و جزیه هندو و متفرقات دیگر هم در حدود (۶۲) هزار روپیه عاید شدی ، که جمله (۷۵۴) هزار روپیه شود (تاریخ پشاور) .

باینصورت اگر ما علاوه بر عایدات و مالیات کابل و قندهار و پشاور عایدات ولایات شمالی یعنی قطغن و بنکنس و سمت مشرقی و لغمان و دیر و جات را با تمام درآمد متفرق در حدود (۵۰) لک روپیه تخمین کنیم، پس گو تمام درآمد امارت برادران بارکزایی (امیر دوست محمد خان و برادرانش

در حدود ده ملیون روپیه میشد .

درین عصر تجارت هندو بخارا از راه افغانستان جاری بود، و از امرتسر و شکار پور قوافل تجار تی بکابل و قندهار و بخارا و مشهد رفتندی مخصوصا شالهای کشمیر و پارچه های نفیس تجارت شدی، و طوریکه در زاپور تجارتی ۱۸۶۲ م ضبط است تمام تجارت افغانستان و هند ۹۳۹،۱۱۸ یوند بود . و محصول گمرکی هم فیصد دونیم روپیه گرفته میشد . و بوسیله کوچیان هم اموال يك ملیون و سه صد هزار روپیه از افغانستان بهند برده و اموال يك ملیون و ششصد هزار روپیه وارد میشد . در کابل ملارحیم شاه و غلام قادر و گوپال داس شکار پوری و در قندهار ملاجلال اچکزئی و ملانسو تجار بزرگ بودند، و گمرک کابل در حدود چهارلک روپیه محصول تجارتی داشت در کابل اولاسید حسین خان و بعد از آن عبدالرزاق خان و میرزا عبدالسمیع خان مستوفی الممالک (وزیر مالیه) بودند . میرزا محمد حسن خان دبیر سلطنت (سرمنشی) و شا غاسی شیردل خان بارکزئی و زیر داخله و دربار و غلام محمد خان پیر بلزی مشاور لشکری و قاضی عبدالرحمن خان علوم بارکزئی و زور عدلیه و قاضی القضاة و میر حاجی بن میر واعظ مشاور امور دینی، و فرامر خان نورستانی سر لشکر و سیه سالار دربار امیر بود .

امالشرک امیر در تحت اداره و تعلیم مستر کیمپل انگلیس (که در جنگ اول مسلمان شده و نامش شیر محمد گذاشته شده بود) و دکتر هارلان امریکایی که از دربار رنجیت سنگم بکابل آمده بود ، و نایب عبدالصمد هندی بودی ، که عدد آن در دوره اول سلطنت به (۱۲) هزار سوار و سه و نیم هزار پیاده دارای تفنگ و (۵۰) توپ کلان و (۲۰۰) توپ جلوی قاطری میرسید ، و سواران فی نفر سالیانه (۱۲۰) روپیه و پیاده فی نفر (۸۴) روپیه سالانه تنخواه داشتند، اما در اواخر امارت امیر دوست محمد خان تشکیلات عسکری او چنین بود :

۱- در کابل دو غند پیاده با ۱۸ توپ صحرا و دو توپ سنگین و یک مورتور و یک زنبورک .

۲- در بلخ سه غند پیاده و دو غند سواری با ۱۶ توپ صحرا .

۳- در بامیان يك غند پیاده با دو توپ جبل .

۴- در کوهستان يك غند پیاده با دو توپ صحرا و دو توپ جبل .

۵- در فراه يك غند پیاده و چهار توپ صحرا .

۶- در گرشک يك غند پیاده و چهار توپ صحرا .

۷- در غزنی يك غنډ پياده وچهار توپ صحرا.

۸- در آقچه يك غنډ پياده و دو توپ صحرا .

۹- در كلات غلزي يك غنډ پياده باسه توپ جبل و يك توپ صحرا .

۱۰- در قندهار سه غنډ پياده و يك غنډ سوارى، با دو توپ ثقيل و دو توپ

جبل و ۱۲ توپ صحرا .

۱۱- در زمينداور يك غنډ پياده با چهار توپ صحرا .

باين طور در سرزمين تحت اداره امير يازده مركز عسكرى وجود داشت و هر غنډ ۸۰۰ نفر بود. كه در تمرينات روزمره ۶۰۰ نفر حاضر شده ميتوانستند. اما هر غنډ سوار عبارت بود از (۳۰۰) نفر كه تمام عسكر منظم عبارت بود از :

۱۶ غنډ پياده هر غنډ ۸۰۰ نفر - جمله ۸،۰۰۰، ۱۲ نفر

۳ غنډ سوار هر غنډ ۳۰۰ نفر - جمله ۹۰۰ نفر

و ۶۷ توپ صحرا - ۷ توپ جبل - ۴ توپ ثقيل - يك مورتر - كه جمع تمام

عسكر منظم ۷،۰۰۰، ۱۳ نفر با ۸۱ توپ باشند، و علاوه برين عدد لشكر ايلجارى در وقت ضرورت در كابل ۳۱ هزار - در قندهار ۱۸ هزار - در هرات ۲۲ هزار در بلخ ۲۹ هزار بود. (افغانستان طبع لندن ۱۹۰۶ م) اما امنيت داخلي ذريعه كوتوال و پوليس كوتوالى اداره ميشد و محاكم شرعى امور عدليه را اداره ميكردند كه قاضى ذريعه خان علوم از حضور امير مقرر شدند. دوره اول حكمدارى امير يكتنوع امارت مشتركى بود كه افغانستان بين برادران او بقرار ميثاق سابق الذكر تقسيم شد، و هر برادر در منطقه حكمدارى خود استقلال داشتى، اما در دوره دوم مركزيت مملكت قوى تر شد، و نفوذ برادران امير از بين رفت و توابع امارت او در بين پسران امير تقسيم گرديد، و لى ايشان با اجازت پدر حكم ميراندند و از عوايد مناطق خود حصه يى را براى مصارف خود ميگرفتند و باقى مانده را بخزانة كابل تحويل ميدادند، و بدون اجازت پدر كارهاى كلي را بسر رسانيده نمى توانستند. در دوره دوم فرزندان امير درين مناطق حكم ميراندند :

سر دار شيرعلی خان در كورم بنگش يعنى سمت جنو بسى پشاور .

سردار محمد افضل خان در زرمت جنوبي كابل كه بعد هابه تسخير و حكمرانى ولايت بلخ مامور گرديد.

وليعهد سردار غلام حيدر خان در غزنى و قندهار كه بعد از ان در جلال

آباد حكمران شد. و عوض اوسردار شمس الدين برادر زاده سكه امير كه در كوهستان حاكم بود به غزنى مقرر شد.

سردار محمد اعظم خان در لوگر جنوبي كابل .

سردار محمد امين خان در كوهستان شمالي كابل .

سردار محمد شريف خان در باميان شمال غربى كابل و بعد از ان

در كلات. و فراه .

سردار محمد اكرم خان در هزاره جات غربى كابل كه بعد از ان

به حكمرانى ايالات شمالي و قطغن كاشته شد .

سردار محمد اكبر خان در لغمان و جلال آباد سمت مشرقى كابل .

بعد از فوت امير در هرات، وليعهد او سردار شيرعلی خان اعلان

امارت داد (۱۲ ذیحجه ۱۲۷۸ هـ ۱۸۶۱) و سكه زد باين سجع :

جمال دولت پاينده قسمت ازليست

وصى دوست محمد. امير شيرعلیست

از اشخاص مهمى كه در وقت تخت نشينى در هرات با امير شيرعلی

خان بودند، سيد جمال الدين افغانست كه باو پروگرام اصلاحات داخلي

و طرح اصول مدنيت جديد را داد. ولى امير در دوره اول امارت خود كه

بنج سال تا (۱۲۸۳ = ۱۸۶۶ م) دوام كرد بچنگ برادران و خانه جنگى

مشغول بود، و فرصتى براى اصلاحات كشور نيافت، و بنا بر ان سيد جمال الدين

از كشور بر آمد، و در ممالك آسيا و اروپا روح بيدارى به الب جوانان دميد، و نداى

وحدت اسلامى در داد. و برخلاف استعمار اروپا بيكار عنيفى آغاز كرد.

در سنه (۱۲۸۰ هـ = ۱۸۶۳ م) قبائل مهمند ب قيادت سلطان محمد

خان بن سعادت خان برخلاف انگليس قيام كردند، امير شيرعلی خان

بسرش محمدعلى خان را با محمد زفيق خان لودين وزير خود به مهمندان

فرستاد، تا رابطه خود را با قبائل نهنگدارد، ولى انگليس امارت او را رسماً

نشناخت، و محمد اعظم خان برادر امير را بمخالفت وى در پشاور نگهبان داشت

بعد از اين محمد افضل خان برادر ديگر امير نيز شورش كرد، و در دره

باجگاه هندوكش بال لشكر وى مضاف داد. اما بالاخر تسليم و محبوس شد،

و فرزندش سردار عبدالرحمن خان بيخارا رفت .

بعد از اين با محمد امين خان برادر ديگر خود كه حكمران قندهار بود،

در كجيار ترنگ كلات جنگ كرد، درين جنگ برادرش محمد امين و فرزندش

محمدعلی هردو کشته شدند (۱۲۸۲ ه = ۱۸۶۵م) و یکسال بعد عبدالرحمن خان از بخارا برکشت و بامداد محمد اعظم خان برکابل حمله کرد و آنرا بگرفت. و امیر محمد افضل خان برادر بزرگ امیر شیرعلی را بر تخت نشاندند (۱۲۸۳ = ۱۸۶۶ م) و امیر شیرعلی خان ب قندهار رفت. امیر محمد افضل خان بعد از یکسال امارت در دوران خانه جنگیها درگذشت (۱۲۸۴ ه) و برادر دیگر وی امیر محمد اعظم خان بر تخت کابل نشست. و برادر زاده او عبدالرحمن خان ولایات شمالی را تا آمو گشود و باز ضمیمه کابل ساخت.

امانندهار و هرات بدست امیر شیرعلی خان ماند. و درانجا قوای نازه را فراهم آورد. و از راه قندهار برکابل حمله کرد. و پایتخت را گرفت. و امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان هردو بایران رفتند. که محمد اعظم خان درانجا بمرد. و جنرال کوفمان حکمران روسی در ترکستان از عبدالرحمن خان پذیرایی کرد و درس فرمود و تاشکند او را مقیم گردانید.

امیر شیرعلی خان دفعه دوم امیر تمام افغانستان شناخته شد (۱۱۸۵ = ۱۸۶۸م) درین دوره امیر لشکری را با اصول جدید در کابل مرتب کرد. و مکاتب عصری بگشود. و اخبار اولین افغانستان را بنام «شمس النهار» نشر و چاپ کرد. و یک چاپخانه را در کابل دایر نمود. و دران برخی کتب از جمله قواعد لشکری را به پشمتو و پارسی از انگلیسی ترجمه و چاپ نمود.

امیر سید نور محمد شاه قندهاری را صدراعظم مقرر کرد. و اولین کابینه وزراء بساخت. که عصمت الله خان وزیر داخله و ارسلان خان وزیر خارجه و حبیب الله خان وردک و وزیر مالیه و حسین علی خان سپه سالار و احمد علی خان وزیر خزاین و محمد حسن خان سرمنشی دربار بود. و این کابینه از اقوام سکنه افغانستان بدون تبعیض و امتیاز قومی و لسانی تشکیل شده بود. و دران فردی از دو دمان شاهی و یا اقارب امیر وجود نداشت. و این میرساند که امیر در امور سیاسی با وسعت صدر و تساهل رفتار کردی. و رعایت مساوات را در بین اهالی کشور نمودی. از کارهای قابل ذکر امیر شیرعلی خان تاسیس یک لشکر منظم با تجهیزات و تشکیلات عصریست اگرچه این لشکر در وقت خطر بدرد امیر و مملکت نخورد. ولی باز هم در تاریخ این دوره درخور ذکر است. این لشکر در هشتم مرکز نظامی کابل - جلال آباد - شیرآباد - قندهار - کورم - هرات - میمنه - بلخ عبارت از سه صنف بتعداد ذیل بودند:

۶۲ غنبد پیاده فی غنبد ۶۰۰ نفر - جمله ۳۷،۲۰۰ نفر

۱۶ غنبد سوار فی غنبد ۶۰۰ نفر - جمله ۹،۶۰۰ نفر

نفر توپخانه فیلی و اسپه و قاطر و کاوای جمله ۱۹۰، ۵ نفر

باین حساب تمام عساکر منظم تحت السلاح در سنه ۱۸۷۲ عبارت

بود از ۵۱،۹۹۰ نفر که علاوه ازین ۸ هزار پیاده و ۱۶ هزار سوار غیر منظم

ایلجاری هم وجود داشت و انواع اسلحه آن ۴۰،۸۲۵ تفنگ انگلیسی و

افغانی و ۳۶۹ توپ انگلیسی و افغانی باشد. دولت هند انگلیسی تا مارچ

۱۸۷۷ م بیست و نه هزار تفنگ بامیر شیرعلی خان اهداء کرده بود.

(افغانستان هملتون)

امیر برای ساختن توپها در کابل و هرات کار خانهای منظمی

ساخت. که دران توپهای ثقیل عراده دار رامی ساختند و کارخانه تفنگ -

سازی هم داشت که انواع توپهای ساخته شده درین کارخانها تا کنون

هم موجود است.

دولت هند برطانوی نیز چون اوضاع افغانستان را فی الجمله با

آرامش و مدار معقولی دید. ذریعه نامه ۲ نوامبر ۱۸۶۸م (شوال ۱۲۸۵ ه)

سلطنت شیرعلی خان را برسمیت شناخت. و نوزده هزار تفنگ و شش

لک روپیه ارسال کرد. و امیر برای تشیید مزید روابط در سنه (۱۸۶۹ م -

۱۲۸۶ ه) بدعوت و بصرای هندیه امباله سفری کرد. و در نتیجه کنفرانسهای

سیاسی لارده مایو کورنر جنرال هند تمام مطالبات امیر را قبول نکرد و

عدم مداخله خود را در امور افغانستان باخیر خواهی امیر اظهار داشت

و (۱۲) هزار تفنگ را با سه لک روپیه بامیر تحفه داد. چون امیر بکا بل

برگشت پسر کودک خود عبدالله را ولیعهد کرد. و محمد یعقوب خان فرزند

بزرگش از کابل فراری شد. و در هرات شورش کرد. ولی امیر او را به

حکمرانی هرات مقرر و دفع فساد را نمود.

امیر به حل برخی از مسایل سیاسی نیز توجه کرد. و بادو لست

روسیه تزاری به تعیین سرحدات شمالی افغانستان پرداخت. برای

تقسیم آب هلمند ایران به حکمیت نمایندگان انگلیسی اقدام نمود. و سید

نور محمد شاه صدراعظم را به تهران فرستاد. و بعد از آن همین صدراعظم

در کنفرانس شمشه (صفر ۱۲۹۰ ه = ۱۸۷۳م) و کنفرانس پشاور (۳۰

جنوری ۱۸۷۷ صفر ۱۲۹۴ ه) با دولت هند برطانوی شامل شد. و لی هوا فقه

بعمل نیامد و همین مذاکره های دیپلوماسی دوام داشت که دو لست روسیه

بر خیوا هجوم آورد. و آنسر زمین را بگرفت و خطر برای هند شدید تر شد

چون مذاکرات صدراعظم سید نور محمد شاه در کنفرانس پشاور بجا می
نرسید، وجود صدراعظم هم در جریان کنفرانس مرخص شده و در پشاور از
جهان رفت، درینوقت دولت هند برطانوی سیاست معروف «فاروردپالیسی»
را بر سرحدات افغانستان مدارکار کرد و داندو تجاوز را برای حفاظت هندیگانه
راه نجات شمرد. چون دولت روسیه یک کنفرانس سفیری را که جنرال ستیلا توف (۱)
نام داشت بکابل فرستاده بود، آمدن این سفیر سیاسیون هند را سخت
مشوش داشت، تا که دست به آغاز جنگ دوم انگلیس و افغان زدند و بر خاک
افغانستان باز تجاوز نمودند.

عساکر انگلیس با تجهیزات کامل به (۲۰ نومبر ۱۸۷۸ م ذی قعدة ه
۱۲۹۵ هـ) از راه خیبر و کوزم و بولان تجاوز کردند و پیش می رفتند. امیر
شیرعلی خان در کمال سراسیمگی کابل را ترک کرد، و با میدامداد روس به مزار
شریف رفت، و در آنجا مانگامی بمرض نقرس از جهان رفت (۲۹ صفر
۱۲۹۶ هـ ۱۸۷۹ م) (عکس نمبر ۸۷)

بعده از رفتن امیر در کابل حالت اسفتاکی دیده شد مردم بیسرماندند
و دشمنان پیش می آمدند. برخی از سرداران درینوقت شهزاده یعقوب
خان را بعد از ۸ سال حبس از زندان کشیدند و در ربیع الثانی ۱۲۹۶ هـ او را
بیادشاهی برداشتند.

لشکریان انگلیس با قوت دهشتناک خود افغانستان را تسخیر کردند
و امیر زاده بی تجربه را به لشکرگاه انگلیس در گندمک بردند، گندمک
جایست بین کابل و جلال آباد که در جنگ اول غازیان افغان لشکر فرنگی
را در آنجا بکلی تلف کرده بودند. ولی اکنون امیرزاده نادان بهمین میدان
کشانیده شد، و معاهده منحوس گندمک را که در تاریخ افغانستان لکه
ننگینی است و جسم نازنین این کشور را بارچه بارچه نمود امضا کرد (۴
جمادی الثانیه ۱۲۹۶ هـ ۲۶ می ۱۸۷۹ م).

(۱) شرح بدیرایی این هیئت سیاسی که بریاست بقی STOLE TOFF
وزیر مختار روسی آمده بودند در شماره ماه نومبر ۱۸۷۸ ع جریده ه
گو لوسی GOLOS منطبقه سننبرزبورگ نشر شده که ترجمه آن در
مجله آریانا شماره اول سال ۲ طبع گردید. جنرال ستو لیتوف ۲۲ نفر
قزاق و ۴ نفر پیشخدمت و ۱۵ نفر قرغیز همراه داشت و بتاريخ ۱۴ جون از
سمرقند حرکت کرد، و به ۱۱ اگست ۱۸۷۸ در قصر شاهي الاحصار
کابل بحضور امیر رسید.

معاهده گندمک درحالی امضا شد که در تمام کشور هرج و مرج و مزج
شدیدی افتاده بود و امیرزاده یعقوب خان نیز در شهر کابل در پناه دیگران
میزبست و ابدا بحیث پادشاه تمام مملکت شناخته نشده، و بعد از چند
ماه از افغانستان به سوی هند گریخت و در پناه دولت هند برطانوی قرار
گرفت و بنابراین این معاهده اهمیت حقوقی نخواهد داشت.

بعوجب این معاهده خیبر و بشین و کورم از افغانستان جدا شد، و در
متصرفات هند برطانوی آمد، و هم یک نفر انگلیس که سر نو بیس
کیوناری (۱) (۱۸۴۱ - ۱۸۷۹ م) SIR PIERRE LOUIS NAPOLEON
CAVA GNANI

نامداشت و در امضای معاهده گندمک از طرف انگلیس نمایندگی
کردی، بحیث نماینده انگلیس مقرر شد. و از جولای ۱۸۷۹ م در بالا حصار
کابل سکونت گرفت اما چند ماه بعد در افغانستان جنبش عمومی آغاز
شد و غازیان افغان دست بگشتار فرنگیان بردند، و لشکریان مقیم بالا حصار
کابل نیز شورش کردند، و به مجاهدین پیوستند. و از همه اولتر در
بالا حصار نماینده انگلیس را با تمام عملة آن بکشیدند (۶ رمضان ۱۲۹۶ هـ
۳ ستمبر ۱۸۷۹ م).

جنگ دوم افغان و انگلیس بشدت دوام کرد، و مجاهدین بزرگ ملی
در مقابل جنرال چمبرلین (۲) SIR N. CHAMBERLAIN که از دره خیبر با

(۱) فرزند جنرال آدولف که بسال ۱۸۵۷ ع بخدمت لشکرایست اند یا
کمینی شامل شد، و بعد از آن در هند و مناطق سرحدی مراتب بزرگی
یافت و تا ۱۸۷۷ حاکم گوهات و پشاور بود، و بسال ۱۸۷۸ ع در هیئت
سر چمبرلین که بکابل می رفتند عضو بود، و مامورین افغانی در علسی
مسجد از رفتن این هیئت سیاسی جلوگیری کردند (اندین بیو گرافی
۷۶).

(۲) متولد ۱۸۵۶ فرزند چارلس چمبرلین که از سال ۱۸۷۳ به
خدمت لشکری حکومت هند داخل شد، و در (۱۸۷۸ - ۸۰ م) با سر رابرتس
در جنگ افغان شامل بود، و بعد از آن در مدراس و کشمیر منصبدار لشکری
بود، در ۱۸۹۰ قوماندهای قوای خیبر و بعد از آن سکرتر خصوصی لاردر
رابرتس در افریقای جنوبی و در ۱۹۰۰ م انسپکتر جنرال قوای سرحدی
آیرلیند بود (اندین بیوگرافی ۷۷).

قوای زیاد انگلیسی تجاوز کرده بود. و جنرال رابرتس (۱) SIR. E. ROBERTS

که از راه کورم پیش می آمد، و جنرال (۲) ستیوارت J. STEWART

که از راه دره بولان حمله کرده بود. با مردانگی ایستادند. این لشکر کشی انگلیس کمتر از (۵۰) هزار نبود، و تسلیحات کاملی داشتند، ولی غازیان افغانی با مردانگی مقاومت کردند، و سران مجاهدین امتال محمد جان خان وردگ و ملامشک عالم اندر و صا حبیجان تره کی و سردار ایوب خان و محمد عثمان خان صافی و غیره هم در موارد مختلف با متجا وزان درآویختند. یکی از این جنگهای فیصله کن که لشکریان انگلیسی ساخت پریشان کرد، مصاف میدان میوند بود. درین جنگ قوای ملی افغانی از هرات و اطراف قندهار بقیه دت سردار محمد ایوب خان بن امیر شیر علی خان و جنرل تاج محمد خان سلیمان خیل و فتوای جهاد مولوی عبدالرحیم قندهاری و غیره علمای قندهار جمع شدند، سردار ایوب خان از هرات و فراه بگرشک آمده بود، و قوای انگلیسی بقیادت جنرال بروس BURROWS در میدان میوند پیش روی شان آمدند، جنگ شدید در گرفت و تا عصر روز ۱۷ شعبان ۱۲۹۷ ه = ۲۷ جولای ۱۸۸۰ م بفتح غازیان و شکست شدید فرنگیان خاتمه یافت، و بقیه السیف لشکر انگلیس در شهر قندهار در داخل حصار پناهنده شدند. تا که جنرال رابرتس در ۲۲ روز از کابل خود را بقندهار رسانید (۹ تا ۳۱ ماه اگست ۱۸۸۰ م) و باول ستمبر قوای سردار ایوب خان را پریشان ساخت و سردار با متعلقان خود بسوی هرات رفت، و از آنجا بایران پناه برد، و از ایران هم در حمایت دولت هند برطانوی آمد، و در راولپندی و لاهور تادم مرگ سکونت کرد (۱۷- اپریل ۱۹۱۴ م - ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۲ ه) مزار این غازی در جنوب شهر پشاور در مقبره سید حبیب واقع است.

(۱) فیلد مارشال رابرتس متولد (۱۸۳۲) که در ۱۸۵۲ بخد مت لشکری پنجاب داخل شد، و در هند و آفریقا مراتب بزرگ لشکری و اداری را پیمود، و در ۱۸۷۸ م قوماندان قوای کورم و بعد از یکسال قوماندان قوای انگلیسی در کابل و بعد از جنگ میوند قاید قوای مذکور در قندهار بود، و بعد از آن به آفریقای جنوبی فرستاده شد که بسال ۱۹۰۱ کماندیران چیف بود. (اندین بیوگرافی ۳۶۱).

(۲) فیلد مارشال فرزند رابرت ستیوارت (متولد ۱۸۴۲) و متوفی ۱۹۰۰ م) که در جنگ دوم افغان یکی از جنرالهای بزرگ انگلیسی بود.

امیرزاده یعقوب خان نیز در ذیحجه (۱۲۹۶ ه - ۱۸۷۹ م) با خاندان و نزدیکان خود از کابل برآمده بود، و انگلیسیان چون مستقیماً نتوانستند در افغانستان پای محکم کنند، بنابراین بسردار عبدالرحمن خان بن امیر محمد افضل خان کبه در تاشکند فراری بود توسل کردند، و سردار هم به عجلت از آمو گذشت و خود را به چاریکار رسانید و بسا سر لیبیل گریفن LEPEL HENRY GRIFFIN (۱) نماینده سیاسی هند برطانوی داخل مذاکره شد، و بمجرد ورود چاریکار اعلان امارت خود را نمود (۱۷ شعبان ۱۲۹۷ = ۲۷ جولای ۱۸۸۰ م).

سیا سیون انگلیس عبدالرحمن خان را که مرد آهنین بود پذیرفتند، و او را به شرط قبول اطاعت در سیاست خارجی و عده تقویه دادند، سردار حسب ضرورت پذیرفت و بتاریخ (۵) و مضان ۱۲۹۶ ه بود که بکابل آمد و بر تخت شاهی نشست.

امیر عبدالرحمن که باستناد کتاب خودش، از خوردی تجربه اداره امور داشت، و بسی از گرم و سرد روزگار زاده و مردم مجربی بار آمده بود وی روح مردم افغانستان را بخوبی می شناخت و میتوانست درک کند، که برای حفظ شاهی خویش در داخل کشور با روسای قبایل یا چه عطف و شدت رفتار باید کرد و لسی در سیاست خارجی با هند برطانوی باید چه طور ملایم بود که از ایشان نیز به نفع خود استفاده شایانی نماید.

با این روحیه امیر جدید بر کابل تصرف جست، و بزودی این شهر را امنیت داد، و بعد از آن به قندهار رفت، ولی قبل از و جنرال رابرتس پناه داده هزار لشکریان انگلیس سردار محمد ایوب خان بن امیر شیر علی خان را از قندهار کشیده و بایران فراری ساخته بود. چون امیر بقندهار رسید لشکریان انگلیس آنرا با و سپردند، و جنرال رابرتس از راه قندهار و دره بولان و جنرال ستیوارت از راه جلال آباد و خیبر از افغانستان برآمدند، و جنگ دوم افغان و انگلیس هم ختم شد.

(۱) متولد ۱۸۴۰ م که بسال ۱۸۶۰ سکرتر بزرگ ایالت پنجاب و بسال ۱۸۷۰ نماینده سیاسی در افغانستان، و بعد از ۱۸۸۰ نیز در مناصب بزرگی داشت، از تالیفات وی کتب روسای پنجاب ۱۸۶۳ م و راجگان پنجاب ۱۸۷۰ م و غیره مشهورند. (اندین بیوگرافی ۱۸۰)